



هذا

کتاب مستطاب فرهنگ الملوک و اسرار العجم الموسوم بجاماسب نامه

من استخراجات الحکیم الخبیر جاماسب بن لهراسب برادر گشتاسب من ملوک العجم حسب الفرمایش جناب ملک الکتاب در معموره بمبئی بزیور طبع درآمد

سنه ۱۳۱۲



بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه کتاب بعون الملک الوهاب

سپاس بیقیاس واحد یکتای بیهمتائی را سزا است که بقدرت و توانائی خرگاه آسمانرا بدون طناب و عمود برافراشت و انجم ثوابت و سیاره را بحکمت بالغهٔ خویش چنانکه باید هر یک را بجای خود انباشته و نگاه داشت و در رفتار و سیر آنها جداگانه اثر و خاصیتی گذاشت اشکال و هیئات آنهارا بهیکلی مخصوص ایجاد فرموده که هریک دلیلی روشن بر وحدانیت ذات پاکش باشد نظرات و حرکات هریک را باختلاف قرار داده که بروز آثار صنعش ظاهر گردد نتایج و خاصیتهای لاتعد و لاتحصی هریک را عطا فرموده که اعظم آیتی قدرت و عظمتش شاید سبعه سیاره را در تحت بروج دوازده گانه در آورده که هر سیاری که بشا آیتی گذرد کیفیتی تازه و خاصیتی بی اندازه احداث نماید تا قِدم ذاتیش را حجتی باهر باشد مهر جهانتاب را که نیر اعظمش داند صمت مهتری و برتری بخشود و مر او را پیوسته امر بانتشار ضوء و نور فرموده که مثالی از تجلیات انوار ازلیه اش را ماه فلک خرگاه را بکسب ضوء و استنیاره از شمس منصوب و قرار نموده تا گواهی شود ظهور جلوات مکنونه سرمدیه ابدیه سرمدیه اش را تعالی شانه عما یقولون **مثنوی** ای برون از فهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من

تو برون از فهم و ادراک و قیاس   زان فتاده کل همه در التباس

عقل کل ز ادراک ذاتت باز ماند با هزاران عجز عجز خویش راند حق عرفان تو نشناختیم
زان کمیت عجز پیش تاختیم چون کمی ظاهر شد چنین عجز از نبی نیست ما را حد وصفش ای فتی
لب فرو بند و بگو نعت رسول گرچه عجز از وی آید بو الفضول صلوات و تحیات بسیار بر سر
سلسله موجودات و خواجه کائنات علت غائی آفرینش و سر حلقه اهل دانش و بینش هیکل التوحید و
معدن التجرید و خلاصه التفرید بحر النور مجلی الظهور مخاطب بخطاب قائم عبد الله صدر نشین اریکه
لی مع الله که تا از عرصه قاب قوسین او ادنی فراز شد لوای ثم دنی فتدلی خاتم الانبیا و سید الاولیا
و سید الاتقیاء و خاتم الصفراء الذی هو طاوس الکبریا حضرت محمد مصطفی صلوات الله و سلامه
الی یوم لقاء الله و سیما ابن عمه و وصیه و وزیره و خلیفه و صهره اسد الله الغالب و مظهر الغرائب و
مظهر العجائب سید الاوصیاء و سالار الاصفیا المتوج بتاج هل اتی الذی هو فی شانه انما ولیکم الله
مفخر الابرار و قاتل الفجار و الکفار قاسم الجنة و النار المعلم لجبرائیل و الولی للرب الجلیل و الذی هو من
شیعته ابراهیم الخلیل مولانا و سیدنا و امامنا و هادینا و شفیع ذنوبنا و کاشف کروبنا و طبیب نفوسنا
و حبیب قلوبنا امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه سلام الله الملک الوهاب و علی اولاده الامجاد صلوات
الله علیهم اجمعین الی یوم المعاد اما بعد چنین می نگارد بنده کم نام بی سر انجام ارجمند آگاهی
احباب و طالبین این کتاب مستطاب میرزا محمد ملک الکتاب که آنچه صاحبان سیر و تواریخ می
نویسند در شرح حالات جاماسب حکیم این است که ظهور آن حکیم بی نظیر در سنه ۴۹۹۳ بعد از هبوط
حضرت آدم ابو البشر علیه السلام بوده جاماسب برادر گشتاسب بن لهراسب است و از جمله حکمای
عجم است حکیمی بی بدل و دانشوری بی مثل و عدیل بوده خاصه در فن نجوم چنانچه از استخراجات
او در این کتاب معلوم میشود چند مدت کسب معارف در خدمت زردشت نموده و روزگاری شاگردی
جنکر کهاچه هندی کرده تا در فنون حکمت مقرون بدانش و بینش آمده و این کتاب که موسوم بر نظرات
ملوک و اسرار عجم است بجاماسب نامه معروف گشته از اوست که بنام گشتاسب عنوان فرموده و
کواکب را برمز بیان نموده و مقارنات اختران را بطالع وقت نهاده و بر آن نتایج که دیده حکم رانده
و مدت پنجهزار سال از روزگار آینده را بدین گونه باز نموده و معظم امور را ظاهر ساخته
و از انبیا و سلاطین هر عصر خبر داده بدان سان که چون زمان ایشان در رسیده معلوم گردید که با

سخن جاماسب مطابق با واقع بوده و از ظهور و نبوت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و اوصیاء آنحضرت و از کیفیت شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در این کتاب شرحی مبین مسطور است و جاماسب در روزگار خویش وزارت گشتاسب را داشت و پادشاه فیصل امور مملکت را برای و رویت او میگذاشت و مدفن او در خفرک فارس است والسلام خیر ختام

کتاب مستطاب فرهنگ الملوک و اسرار العجم الموسوم بجاماسب نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس ایزد را که ما را آفرید چنانکه خواست و بدارد چنانکه خواهد اما بعد چنین گوید جاماسب بنده شاه جهان دار کی بزرگ گشتاسب پسر لهراسب که جاودان و زنده باد نام وی بر بزرگی و بهرمودن نگاه کردن بحال اختران که اندر آسمان میروند و بجای آوردن آنچه از ایشان همی پدید آید از قوت و کردار ایشان و نگریستن احوال دولت که اندر خانگاه ایشان چند ماند و چند روزگار برداشت کند و کی برود و چون باز آید و چه سبب باز آید و دین های ضعیف شود و چند ماند و از پس آن چگونه مردمانی باشد که دین ما را چه کنند و پرستش چگونه کنند بروی زمین ایران شهر اندر پادشاهی شاه جهان دار گشتاسب است و من بنده آنچه طاقت من بود بجای آوردم و یاد کردم از روزگار زردشت که پیغمبر ماست تا آنوقت که طوفان بهمان مثلثه رسد و جهان آب گیرد چنانکه باول بود در تاریخ طوفان که نگاه افریدون بود یعنی پنجهزار و پانصد و چهل و پنج سال نهادم طالع زردشت و طالع آن قران که واجب کرد که زردشت بدو اندر پدید آید که پیغمبر ماست و آنچه از پس یکدیگر بیاید از پادشاهان و پیغمبران و دراز نکردم که هر آینده را یادگاری سخن دراز کشتی دشخوار بودی نگاه داشتن جمله زمین را پدید نکردم چه خاصه کردم زمین ایران و بهری

از زمین توران و بهری از زمین هندوستان و بهری از زمین روم و بهری از زمین زنگستان
انمقدار که پادشاهی گشتاسب است که خدایگان بزرگست و نیز هر مردی را و هر وقتی را
جدا جدا نگفتم چه پس فایده ندیدم اندر گفتار بسیار و یاد کردم پادشاهان را که از نسل
ملک نباشند و ملک بر ایشان بگیرند با پیغمبران که حالت ایشان چون بطالع انوقت
بنگرند و بدانند پوشیده یاد کردم تا هر کسی که ناسزا باشد در نیابد و گفتار ما را بر
نرسد و مرتبهٔ دانا تبه نشود و چون دانا بود بختش بدو رسد باب خدای عز و جل آسمانها بیافرید

باب

و زمینها را در میان او بداشت و آسمانها را بگرداو در گردان کرد و بیافرید هفت ستاره و
دو از ایشان ملک یکی آفتاب و دیگر ماه و پنج دیگر متحیره و بیچاره و آسمانها را دوازده بهر کرد
و این هفت ستاره رونده گرد چنانکه خواست و ایشان را گرد آمدن و پراکندن
تقدیر کرد و بهر گرد آمدنی چیزی نو پدید آید چنانکه خواست وی بود و تقدیر کرد و بود
باب بزرگا و حکیما و قادرا و پاکا از همه ناشایستی و بی نیازا از همه چیزی و ستارگان

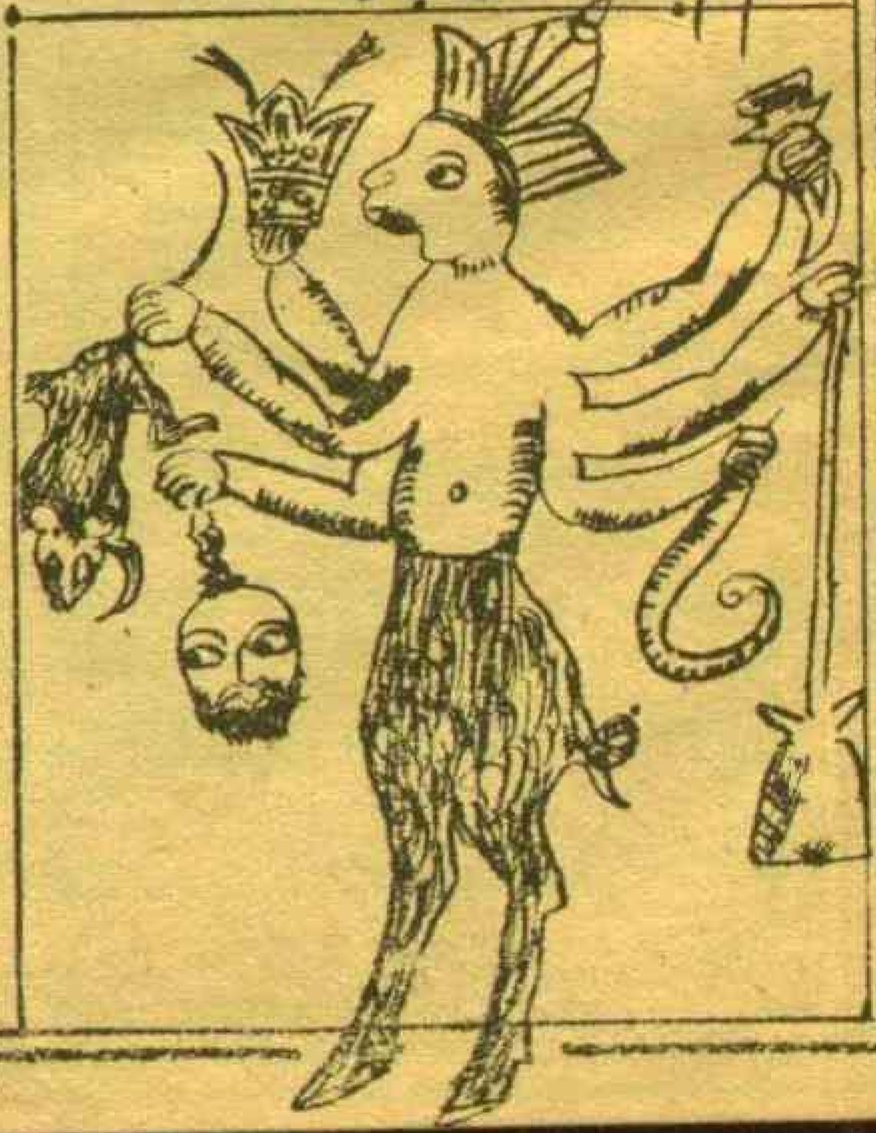
باب

هر متحیره هر یکی را دو خانه بود تا ایشان چون بخانهای خویش آیند چیزی نو پدید آورند و
کاری نو پدید کنند بقدرت خداوند عز و جل و آفتاب و ماه را هر یکی را یک خانه داد اکنون
بگوییم از این هفت ستاره هر یکی و هر علتی سخن دراز شود پس آنچه واجب است بگوییم
و حکم کنیم بر آن مثال که پیشینگان گفته اند باب ارش چنین یاد دارد که هفت اختر است

باب

باب کیوان

این چنین کیوان است که او را
زحل خوانند بهفتم آسمان است و بهر سی سال
همه آسمان بگردد و سرد و خشک و نحس و
تر است وی را شش دست است در
نیمه دوازده دست دارد اما بدان شش
دست کار کند یکدست پیل کمان دارد و
دست خرطوم پیل دارد و یکدست
موش و یکدست تاج دارد و یکدست



تصویر مریخ



تصویر الشمس



الشمس

الشمس و دیگر اختر مهر است و بر ستاره کان
شاه است و ملک است او رونده است تمام کار است و تمام کننده است و نحس است با سعد و سعد است
با نحس و قوت تمامی او راست و هر اختری که بزیر وی است نور از و گیرد و هر چه بزیر وی است
از وی قوت بدو تواند گرفتن و فعل کردن با مرجوع و او را شش دست است بیکدست
دارد و بیکدست گوهر دارد و بیکدست تاج دارد و بیکدست کتاب دارد و بیکدست
دوات و قلم دارد و بیکدست رووه آتش دارد و بهر دستی دو خانه را گرفته و هر گونه که رود
دست و پای خود با خود ببرد چون با کیوان گرد
آید کیوان را بسوزد بسیار عیب پدید آورد

الزهره



الزهره ناهید او را گویند بتازی
زهره خوانند و وی سرد و تر است سعد
است تمامتر سعدی ولیکن بنده آفتاب است
و قوت از وی پذیرد و لهو و شادی و طرب
از قوت آفتاب است و هم از قوت عطارد گرفته است

چرب دستی و خوش آوازی و آراستن چیزها از وی گرفته است و ویرا چهار دست است یکدست گوی زر دارد و یکدست
تاج دارد و یکدست جامها و پیرایه زنان دارد و ساخته دارد و یکدست شمشیر دارد و گویند که یک دست
خون آلوده است بر مثال دنیا که دنیا دو دست دارد یکی دست رنگین و یکی دست خونین
و عاقل را این قدر کفایت است و بهر دستی که از جای برآرد چیزی نو پدید آید و لیکن
یاد نکردم این معنی را بهر درازی

العطارد



العطارد و دیگر اختر عطارد است
و او سرد و خشک است و نحس است و ضعیف
و از بن آفتاب دورتر نتواند شدن و او هشت
دارد یکدست دوات دارد و یکدست قلم دارد
و یکدست کاغذ نحوست وی سیاهی است و
سعادت وی قلم و کاغذ و آفتاب بجای وزیر است و
او از جای دیگر است ولیکن با نحس نحس است و با
سعد سعد است تا بکدام خانه بود و بکه نگرد و چون نگرد

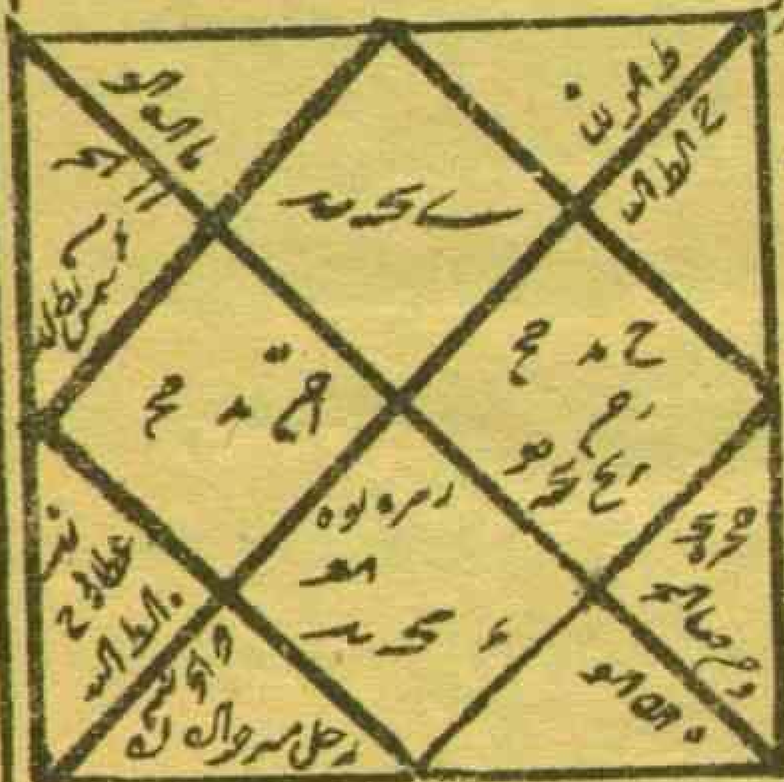
القمر

القمر و دیگر اختر ماه است و او سرد و
تر است و قوت پذیر است از آفتاب
بفعل بیرون رونده است و زود رونده
است و بجای پیک و رسول است و
تدبیر کننده و خبر آورنده و برنده است
و با آفتاب و تا یکبار کیوان گرد آسمان بگردد
وی سیصد و شصت بار باز گردیده بود
و هر جائی تدبیر کرده و خبر برده و آورنده بود
و بیشتر سخن بوی اندر است و او چهار دست
دارد و شش روی و به هر اختری دیدار کند



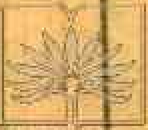
ولیکن نامهربان است و دوستی او ناپایدار و کار او ناتمام است و میل او بخداوند شراب

اگر باز دارنده بود که از مراد او باز دارد و اگر نه انچه کند تمام کند و آمیزشها عالم از وست و
کار دول بروی است و او نزدیک اقران نشان است از اختران تا بدانیم کارها شان
و سبب وی راه یابیم و هر ستاره را اندرین آسمان دو خانه است مگر آفتاب و ماه که
هر یکی را ازین دو کانه یک خانه است شادی و غم را و اگر چونی و چگونگی هر برجی را بگویم
دراز گردد و از مراد شاه باز مانم **باب** باز گشتن بدانچه مرا شاه فرمود که جاوید
و به نیکی اگاه باشد شاد ما که بدین زردشتیم و تاریخ از روزگار روی یاد کردیم که پیغمبر
ماست ازین دو تاریخ طوفان از گاه فریدون هزار و پانصد و چهل و پنج سال گذشته
این قران که زردشت بیرون امده بماه اسفندارمذ ماه سال هزار و شصت از تاریخ شاه
فریدون صورت قران پدید کردم اندر برج سرطان بود طالع و مویافتم بیست درجه
و چهارده دقیقه و خداوند طالع با مشتری سرطان یافتم بیست و پنج درجه و پنجاه و پنج دقیقه

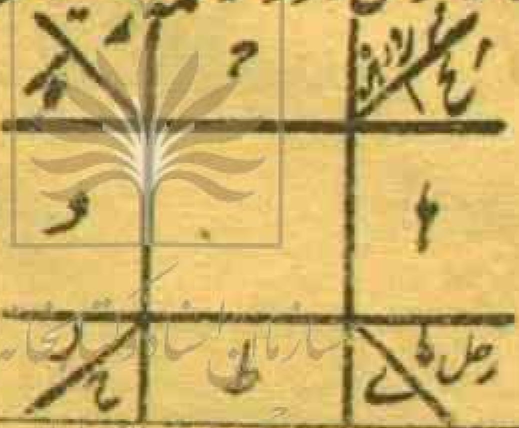


و آفتاب را در حمل یافتم لط درجه لد دقیقه و
زهره باشد یافتم شانزده درجه و پنج دقیقه
مریخ را بالعقرب یافتم سیزده درجه و چهل و
شش دقیقه عطارد را بجوزا بود بیست درجه
پنجاه و چهار دقیقه و قمر را بمیزان یافتم
پنج درجه و بیست دقیقه و دست زحل که
پیل گران دارد بسوی مشتری دارد و
دست مشتری که کتاب دارد بسوی مریخ دارد و دست مریخ که آتش دارد بسوی
آفتاب دارد و دست خورشید که تاج دارد بسوی ناهید دارد و ناهید از
دستی که جامه زنان دارد بسوی عطارد دارد و وی سوی خورشید دارد و مریخ نگرنده بود
و دلیل کند بر تمامی دین و درازی روزگار دین و دعوت وی هر جای و پیروزی یافتن
بر مخالفان دین و ماندن دین وی چهل و سه قران و این هشتصد و شصت سال
بود و در این مدت مریخ سستی نیابد در وی و اندر جای بیرون آمدن وی اگر چند

باب
لط
زهره
مریخ
عطارد
قمر



دعوتهای مخالفت آورند و اگر نیز ملک بدست بیگانگان افتد واجب نکند که یکباره نیست
شود و چون چهل و سه قران بگذرد **قران** افتد اختران را ببرج آفتاب اندر مثلثه
آتشی و تا تمامت قرانات اندر مثلثه آتشی هفت قران مانده است اندر خانه آتشی
نهاد زردشت بطالع قوس آفتاب اندر طالع و مریخ بتقریب و زهره بخانه خویش میزان
و عطارد بجدی بخانه زحل و دست تاج زحل سوی کی دارد و دست آتش مشتری سوی
بهرام دارد و دست بریده بهرام سوی خورشید دارد و دست دوات و قلم خورشید
سوی زهره دارد و دست شمشیر زهره سوی عطارد دارد و عطارد نحس و بد طالع نگرند
بود و ماه بخانه مریخ و از خداوند اندر گذشته و بمثلثه زحل و مشتری پس دلیل کنند که مردی
بیرون آید از اقلیم سیم از کوهی مردی دراز بالا و سرخ ریش و تیز و تند و گران سخن
و نامش سرخ شبان با هوادار بیرون آید و دعوت کند باقلیم چهارم و پنجم و بهری
از ششم دعوت وی برسد و پیش از بیرون آمدن وی دو علامت پدید آید یکی آن بود
که زنی از تخمه کیان پادشاه گردد و دیگری آن بود که مردی برنا از کرانه روم بیاید هم
از نژاد کیان و ملک ایران بگیرد و آن زن خویشتن را از پادشاهی بیزار کند و بدو سپارد
و دیگر علامت آنست که رود لاخ خشک شود و آن شهرها و روستاها همه ویران
شود و آب آن زمین تلخ گردد و بامون آب گیرد چنانکه هیچ جانوری مسکن نگیرد و چون
این دو علامت پدید آید بدانکه وقت بیرون آمدن سرخ شبان با هوادار آن است
و دینی آرد قوی و برغم دین خویش بر گردن مردمان اندر کند و برهانی عجایب دارد
و بماند دولت و دین این مرد سی و پنج قران دیگر این جمله هفتصد و چهل سال بود و پس
چه واجب کند که ملک از خاندان کیان شود و مردی بگیرد بسال اندک و بخرد و بزرگ
و بنام کیا بی کهن خشک کند و از سوی پدر از تخمه کیان و از سوی مادر از تخمه روم و میان [illegible]
وی بزمین سرخ بوده باشد بلب آب تلخ و آن جایگاه
که گفته اند پرورش وی بروم بود طالع سرطان و
زحل بحوت و مشتری و زهره بجوزا و مریخ بخانه زهره



قران

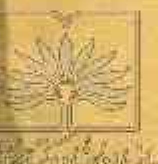
حضرت موسی

روشنک دختر دارا است

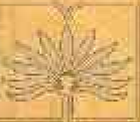
مرد برنا اسکندر رومی

دویست شصت سال قبل از تاریخ رومی

زادن هفت سال قبل از تاریخ



شور و دست خرطوم پیل زحل بسوی رامش است و دست کتاب رامش سوی مریخ
و دست سر بریده مریخ سوی آفتاب و دست کتاب آفتاب سوی زهره و دست تاج زهره
سوی عطارد و عطارد روی بمریخ دارد و ماه با خداوند خویش بیکجا بود دلیل کند که اندرد
بسال برنا بود که از آن قران گذشته بود بیرون آید و بر هفت اقلیم بگیرد و فرمانکاران
همه را مقهور کند و دینی نو آرد و آتش خانها همه ویران کند و محراب جای دیگر کند و
هر جا که برسد خواهد از خویشتن بجای یادگاری کند و ده شهر نو بنا کند درو دیوان آنجا بکار کند
آخر مرگش اندر غربت باشد و ملک بدست یکی افتد از خراسان و آن مرد نه از تخمه ملوک
بود بیالا دراز و سیاه چرده و پیوسته ابرو بر پشت علامت دارد و بدل میل سوی
دین زردشتی دارد و میل سوی پادشاهان پیشتر دارد که بوده اند و کنشت و کلیسا
آبادان کند و بیست و پنج تن از تخمه وی بپادشاهی بنشینند یک از دیگر بتر و رسم بد کنند
تا آخر بوقتی که از آن خوشتر نباشد و شانزده قران گذشته باشد و شانزده قران سیصد و سنه ۳۲۰ رومی
بیست سال بود که مردی بیرون آید از کوه از تخمه ساسان بسال برنا و بخرد و زیرک و بخت
بگیرد آنوقتی که قران بسنبله افتد و قوت زردشت باز آید از آنکه اوتاد قایم بود و بطالع حمل بود
و طالع قران بیرون آمدن آفتاب باشد بود بخانه خویش و ماه با او و عطارد و زهره
بجوزا و رامش و کیوان بسنبله و مریخ بحمل اند دانش و هنر بگاهی بود که صفت نتوان
کردن و دین زردشتی باز تازه کند و رسمهای رفته باز جای آورد و سال وی از گرفتن
مملکت تا رفتن از عالم سه قران و ثلثی بود بماه مهر و پادشاهی بنشیند بر و بهرام و بیالا بلند سنه ۳۸۶ هشت ماه زیاد بتاریخ رومی
و گشن ریش باشد و نیکوی روی باشد و نام اندر خور دیدار دارد و بر روی علامت دارد
و آنرا او کشد و زنده کند نام پور بابک و تازه کند دین زردشت و خانها و یکسر دنیا خراب
کند و بسیار اختلاف پدید آید و دین ترسائی کم شود و دین زردشت قوی شود و دین
سرخ شبان تیره گردد و آذرخانها باز فراوان گردد و موبدان و دانشمندان باز عزیز
شوند و ملک دیگر باره باز از تخمه کیان رسد از برای طالع با طالع میزان متفق باشد بر
اختران و چون کیوان و رامش شور آینده طالع جوزا باشد و خداوند وی بخانه دوم



سرطان و بهرام بحوت و دست تاج زمش سوی مریخ بود و دست آتش مریخ سوی مهر بود
و دست خاک خورشید سوی زهره بود و دست شمشیر زهره سوی عطارد و عطارد
رو سوی مشتری دارد و ماه با آفتاب نگرنده بود دلیل کند که مردی بیرون آید از تخمهٔ بد
و ناتمام اندر قران بد و پادشاهی بگیرد و همه ملکان را بقهر و ناچیز کند و دین و هواداران
سرخ شبان خراب کند و شهر ایران و پارسین بگیرد و زندگانی او یکقران و نیم باشد
و اندامش بلیغ پیس بود و سیاه رنگ بود و یکدستش بیکار بود آخر هلاک شود بدان
وقت که زهره با آفتاب گرد آید بخانه مشتری که حوت خوانیم زهره بخانه شرف خویش بود
هلاک کندش و آن جمع وی همه پراکنده شوند و کسی نماند از خاندان وی از قبل
آنکه قران بخانه زهره بود و ناهید را برابر خانه خویش بخانه دشمنان او و چون با آفتاب
گرد آید فعل آن کند که او را هلاک کند و فعل او گسسته کند و جور او از جهان بردارد و از
پس او چهار تن بدین و ملت او بنشینند ولیکن پس ناپایدار نباشند که بهر و مشتری حکیم واجب
کند آنگاه قران کند اندر قوس و زحل دست تاج سوی مشتری دارد و مشتری
دست گوهر سوی مریخ و مریخ دست آتش سوی خورشید و خورشید دست کتاب
سوی زهره دارد و ماه روی بخداوند خانش دارد و عطارد رو سوی او دارد و بد و
نگرنده باشد و طالع آن قران جدی باشد دلیل کند که پادشاهی بیرون آید از اقلیم ششم از کرانه دریا و دعوت
کند و اجابت کندش و از فرزندان تخمه دراز گوشان باشد و پیش از بیرون
آمدن وی پنج علامت بود پادشاهی ملوک و طوایف را گرد و بر زمین سیراف
گرمی پدید آید بزرگ تمام از پیلی بود و او را پرشد و مردی بیرون آید از زمین توران
و ملک بگیرد و از هندوستان سپاه آید و خانه آذرگشسب در آن کند به پنج
چون این علامات پدید آید بدانکه آمدن کرد بود که او را گرد و دراز گوش گویند
و مردم بدین او اندر آیند و بطوع بر و کار راست شود و او مردی بود گرد روی
و تنگ ریش و جامه پشمین دارد و مملکت این جهان رغبت نکند و دعوت
با و قوی بود و هرگاه که او دعوت کند همه او را اجابت کنند برهانی بزرگ دارد و [illegible]

روم بجمله بیت لو گردد و هر کجا او برسد او را تبع پدید آید و کلیسا آبادان کند و چوبک
زدن فرماید و با آفتاب قوت تمام پذیرفته بود تا انجایگاه که مرده را زنده کند و عمر او
دو قران و چهار یکی بود اعنی چهل و پنجسال و از قران ستاره کان اندر قوس ابتدای
دعوت وی تا تمامیت سی و چهار قران بر دارد از انکه مشتری و زحل او را نیک رای
کنند آخر چون مهر بخانه کیوان بود بجدی و زحل بششم خانه طالع بود یا مریخ و کیل کند
که مرد مانی از گروه سرخ شبان باهوادار وی را بردار کنند بر کرانه ای پوا (؟) پس
او دین او بسیار نباشد و دعوت او بمیان روم بود و دین او بشهر ایران رسد
و از پس او دین او عزیز و بزرگ شود و بسیار کلیسیا بسازد و خانه دشمنان ویران
کنند و بسیار تخلیط آید اندر خانه زردشتی از سبب دین ایشان میان دین
داران زردشتی و ایشان حربها بود بسیار و از هر دو گروه بسیاری کشته شود
و پادشاهی از ایشان با یران آید و ملک بگیرد و ملک ایران را اسیر کند بدان
وقت که طالع سال میزان بود و عطارد با آفتاب و مریخ بخانه دشمنان و مشتری
راجع و زحل بدلو و ماه با زحل بود و خورشید بمیزان بود بیاید از روم و مملکت ایران بگیرد
تا انوقت که این کواکب در نحوست بدرایند و آفتاب بخانه حمل آید شاه ایران ملک
روم را بگیرد و خلقی را از ایشان هلاک کند و او مردی بود بتن تر از هم از پدر سو و هم
از مادر سو ملک زاده باشد بیاید و مملکت بگیرد و انوقت که اختران قران کنند
بمیزان و بسیار خلق را از دشمنان خویش هلاک کند و دشت تازیان پشبرد
کند و بر همه ملوک جهان خیره گردد و اندر روزگار او بسیار عجایب پدید آید اندر اقلیم
چهارم و پنجم انگاه قران افتد اختران را در برج عقرب اندر خانه بهرام و مریخ
بخانه خویش بود و ماه با وی و خورشید بجدی و رامش و زحل بعقرب باشد و
طالع ساعت قران سرطان بود دلیل کند که بسیار عجایب پدید آید اندر
اقلیم چهارم و پنجم مردی بیرون آید دعوت کند خلق مر او را گردن نهند و دعوت او
بچین و ماچین بود و هر جائی بگیرد و نامی بسیار برآرد و رسم سرخ شبان باهوا

حضرت عیسی

۴۶۱ آ
رومی

دلیل کند

اسکندر
رومی

قران

مانی

داوران وراز گوشش بیرون آرد وسخن نیکو گوید وتن خود را بیضا بر مردمان نماید تا مردم را
بخویشتن فریفته کند آخر خویشتن را ناپدید کند وبسیار قوم ماند او را ودعوت او را بسیار
برداشت کنند وپنجاه وسه قران بردارد وان یکهزار وشصت سال بود وچون این مدت
بگذرد وکم شود دولت وی واز ایشان کس نماند وبسیار ملک جویان پدید آیند ولیکن
هر کس قرار نگیرد جز بر ساسانیان واز تخمه ایشان بیست وپنج کس مملکت بنشینند یکی
از پس دیگر وهر یکی را رسمی دیگر گون بود آنگاه قران افتد ستاره کان را
بجوزا نخانه عطارد وطالع آنوقت ثور باشد وآفتاب بحمل ومریخ بمیزان بود مقابله کنان
قران ماه با عطارد وبیکجای بود بحوت اندر ودست تاج زحل سوی مشتری دارد
ومشتری دست کتاب سوی مریخ دارد ومریخ دست کارد وشمشیر سوی مهر دارد
ومهر دست تاج سوی زهره دارد وزهره دست گوهر سوی عطارد وعطارد با ماه بوده
روی سوی خداوند خویش نگرنده بر حمل دلیل کند که مردی بیرون آید از اقلیم پنجم مردی
بی آزار بود وملک بگیرد ورسم وآئین نیکو نهد ودشت تازیان بدست خویش گیرد
ودعوت بزرگ نهد واندر روزگار وی مزدک نیره که بیرون آید وبسیاری تباهی
کند ونشان او آن بود که ملک از دست آن ملک بشود وبی آزار بدست آید پس
قران افتد اختران را اندر خانه عطارد وماه با زهره بود بحمل اندر وآفتاب بجدی
بود وعطارد بقوس دلیل کند که مردی بیرون آید از کرانه هندوستان وبهری
شهرها بگیرد وبر دین برهمن واز فرزندان گشواد بود واز تخمه خاقان بود از سوی پدر و
مادر پس خدای عزوجل او را هلاک کند بر دست بهرام گور واندران پنج پادشاه بیرون
آید هر یکی از گونه دیگر ومملکت بر کس قرار نگیرد وضعف بکار تخمه کیان اندر آید چون
چراغی که روغن نمانده باشد وهر روز قدر ومنزلت کمتر باشد ودشمنان بیشتر وآن
موبدان همه با خیانت باشند ودین ترسائی بسیار گردد وکلیساها کنند واندک
مایه بدین پهلوی نقصان افتد وبدین میان اندر بسیاری ملک جویان پدید
آیند با قدر بزرگ ولیکن کس را قوت نبود وکارشان تمام نشود وپس اختران گرد

یند بخانهٔ زهره اندر آفتاب با بهرام بخانهٔ عطارد باشد و دست تاج کیوان سوی
مشتری باشد و دست کتاب مشتری سوی مریخ باشد و دست سر بریده مریخ سوی
آفتاب بود و دست خاک خورشید سوی ناهید باشد و دست جامهٔ زنان زهره
دلیل کند
سوی عطارد باشد و ماه بخانهٔ خویش نگرنده بود و از زحل بازگشته بود دلیل کند که
مردی بیرون آید از اقلیم دویم از کوهی بر کرانه دریا به پادشاهی مردی مجهول و متین
قوی و دلاور و سوار و تنها دعوت کند و بزور خویش دین خویش بگردن اهل زمانه
اندر کند و دین وی باقلیم چهارم و پنجم رسد کارش بزرگ شود سته قران ده روز کم
بود و مرگش بزمین طخارستان کند بر کوهی که بر آن کوه ستورش پای خطا کند
قران
و دعوت او سی و چهار قران برداشت کند تا باز قران افتد اختران را اندر
برج بادی که آنرا میزان خوانیم و طالع وقت [قران] حوت باشد و آفتاب با عطارد انجا بود
دلیل کند
و عطارد محترق بود و ماه بمقابلهٔ طالع بود و زهره بخانهٔ خویش و مریخ بجوزا بود دلیل کند
که پادشاهی بیرون آید از اقلیم پنجم نامتمام و دزد و خویشتن را به نیکوترین رو نماید
و اندر دین زردشت زیادت کند و نقصان نکند و نام مزدکی بود اندر آن وقت
پادشاهی از تخمهٔ کیان شود اندر آن روزگار و دین زردشتی ضعیف گردد و اندک روز
کاری پادشاهی بدست بیگانگان افتد آخر پیرنجی باز آید باز تخمهٔ کیان و آن بیگانه
ملک بکام خویش باز دهد و آنکه ملکت بدو باز رسد بهرام نام بود و آن مردی که
ملکت گرفته بود مردی بود سیاه چرده و سرخ چشم و گشن ابرو و دراز گوش از آن
قبل دست خرطوم پیل زحل سوی مشتری دارد و دست گوهر آتش سوی مریخ دارد
و دست شمشیر مریخ سوی آفتاب دارد و دست جامهٔ زنان مهر سوی زهره دارد
و دست پیرایهٔ ناهید سوی عطارد دارد و عطارد نگاه زحل دارد و بسیار عجایب پدید
آرد و ماه با عطارد دیدار گردد با مریخ پیوسته آن بیرون آید دین نا تمام دارد و خفی
کارش نیز بیشود و آن دعوت ناچیز گردد و گوید که من از رفته کانم از آن قبیل
مشتری دست کتاب سوی مهر دارد و عمر وی یک قران بود و چون دعوت کند بکارکی

قران

بسیار نقصان بود تا باز قران افتد اختران از میزان و قران اند برج بادی از طالع قران شانزده سال گذشته
بود که قران افتد اختران را اندر اسد و زحل دم موش سوی دارد و مشتری دست
تاج سوی مریخ دارد و مریخ دست شمشیر سوی آفتاب دارد و آفتاب دست کتاب
سوی زهره دارد و ناهید دست گوهر سوی عطارد و عطارد رو سوی کیوان دارد و با زهره
گرد آمده بود و ماه با مشتری بوده باشد یکجا دلیل کند بر تمامی کار و نیکوئی روزگار
و پادشاهی عادل پس قران افتد اختران را بخانه میزان و خداوند طالع اندر نهم خانه
نشانی دهد خاصه از دشت تازیان که طالع قایم اند مر طالع قران را و طالع بیرون آمدن
دلیل کند که مردی بیرون آید از فرزندان هاشم و دال کشتی مردی نه دراز بود
و نه کوتاه و نه سپید و نه سیاه خوب روی و خوب گوی دعوت کند و بر بانش تیغ
باشد و برغم دین خویش بگردن مردمان اندر کند و دعوت وی بهر هفت کشور برسد
و آن مرد بر زنان مایل بود از انکه خداوند طالع وی زهره است جفت و خواست دولت
دارد و فرزندش نبود اگر بود ماده بود از انکه دست گوهر مشتری سوی بهرام دارد
و قوت زهره را بود و هر روز دینش قوی تر بود و زیادتر بود و پادشاهی از ملکان
قدیم بستاند و چهارده ملک معروف را مقهور گرداند و پادشاهی از تخمه کیان و
اشکانیان و از تخمه اسدادان و از تخمه مردان و از تخمه مادان و از تخمه زردشت و
از تخمه هیلان و از تخمه لیسان و از تخمه لفشان و کودکان و یهودان و اصبهان مرد
و ملکان را مقهور کنند و بجای تاج و کلاه عمامه دارد و اگر هر رسمی که ایشان آرند بگویم
سخن دراز گردد و هر چند بگویم ناگفته که رسم و کیش از ما کس نتواند بردن و ناچیز گردد آن
جز ایشان و آتش خانها را ویران کنند و موبدان را هلاک کنند و پادشاهی و رسم
ما ببرند و هیچ آینده ما آن نکند که ایشان کنند نه سرخ شبان با هوادار و نه
دراز گوشان و نه مزدک کس آن نکند که ایشان کنند و دولت و فرخی ایشان
بماند سی و پنج قران و آن بفتصد سال بود و آن مدت دین ایشان بزیادت بود و کار
ایشان بقوت بود و هیچ نقصان در نیاید و خردمندان چون بطالع قران بنگرند آن

دلیل کند نوشیروان

دلیل کند

حضرت محمد مصطفی نبی

خارج بدان است آسان بود طلب کردن و بجا آوردن انچه بباید آمد و حکم اندر گشاردستهای
اختران که گفتم آن تثلیث بد و اندر بسیار رازهست و علم کسیکه جوینده باشد بباید شاد آن است
از چگونگی هر آینده و عمر و زنده کانی وی و نامش مهر آزمای بود و زنده کانی وی سه قران و
شش یکی بود از گاه زادن تا گاه فنا از برای طالع مولود وی میزان آیند و خداوند خانه وی
ببرج پنجم بعافیت بود **دلیل کند** که از پس وی بدین خلل اندر آید و بر تخمه وی مردمان
بیرون آیند منصر بدین وی و بد او همیگویند و فرزندان وی همی کشند از آن
قبل که مشتری دست کوبر و دست کتاب و دست رو سوی کیوان دارند و
زحل همه را تند بدین **دلیل کند** که اندر حقیقت ایشان سستی بینی و ازین بنام پسند
کنند و حقیقت زایله کنند و فرزندانش را بکشند و انباز وی و فرزندانش را
نقصان کنند و دین ما سپری شود و بجای کت منار کنند و بجای چوبک بانک
نماز کنند و بجای آتش خانه مرکت کنند و پیش از آمدن وی پنج علامت بود
نخست هر آتش که اندر خانهای کهن بود بمیرد تا بحال بیچارگی آتش ارند و آتش
خانها نفروزند و دیگر نشان آن است که پادشاهی بدست زنان و کودکان
افتد یک از پس دیگر دیگر انکه دریای ساوه خشک شود چون نشانها بینی بدانکه
وقت بیرون آمدن آنمرد است که دولت از ایشان و مانند ایشان ببرد و بنا
دین وی پذیرفتن اگر چند ما را ناپسند بود و چون گرد آمدن باشد اختران را
بخانه خاکی اندر ثور و خداوند طالع زهره باشد و صاحب قران زحل بود و ماه
بخانه هشتم بود و زهره با قتاب بخانه یازدهم بود و مریخ بخانه هفتم و عطارد بمیزان
و واجب کند که از پس این پیغمبر قوم وی طاعت را دست باز دارند و
بریکدیگر بیعت کنند چون مردمان دین دین بملکت گرد دو از دین خویش نام بر کنند و با وصی وی حرب
کنند و حق از وی و تخمه وی بستانند و بملک بنشینند و از ایشان بسا کس بکشند و از تخمه داماد و وصی آن پیغمبر
دو پسر باشد یکی را بزهر بکشند و آن دیگر را در زمینی که بدانوقت او را نینوا گویند با هفتاد و دو تن از فرزندان
و برادران و هواداران تشنه بکشند و در دین خویش نام پسند کنند و سر فتنه ایشان مردی موی باک و ...

ابرو و تن لاغر و از عمر وی پیشتر گذشته باشد و اول کسی که با وزیران پیغمبر جنگ
کند او بود و بکوشد تا بناحق آن جایگاه را از بروز برکند و بسیار فساد پدید کند بدان
روزگار که خداوند طالع کیوان است **دلیل کند** که هر که خواهد حق یاری کند و حق
بخداوند حق دار رساند هلاک شود بمکر و حیله و زرق کند بد آنچه کند و چون چند
افعال کند نتواند و بسیار روزگار برداشت کند در هر حالی که باشد دین ایشان و دست
قوی کرده و دین زردشتی ضعیف شود و نماند دین ما مگر اندک مایه مردم و آنکه بالا
ساو و باژ دهد و ملک ها بدست غریبان افتد و بنشینند فرزندان جگرخوار یک از پس
دیگر بیست و چهار تن بدانکه اختر ایشان نیک رائی کند و بسیار گونه محنتها پدید آید اندر
زمین ایران خاصه بخراسان و طبرستان و ملک ها بدست مردی شود که
نیم تن باشد و از پهلوی وی یکی کم بود و فکرش وی بزبان بود بکشندش
اندر و مملکت از خسروان بریده شود و بدست غریبان افتد و چون چهار بار قران
تمام شود اندر خانه خاکی **دلیل کند** که نجم قران قوت مردمان عجم را بود مردی
بیرون آید طالع وی جدی بود و آفتاب بمیزان بود و ماه و زهره با سد باشند و عطارد
بسنبله بود **دلیل کند** که مردی بیرون آید معیوب و آن عیب بر روی دارد
و از بهر آن عیب پرده بر روی بندد و او را بدان لقب خوانند و بسیار خلق را
هلاک و تباه کند و آخر خویشتن را هلاک کند و از متابعان وی کسی نماند و هم در آن
مردی بیرون آید بدان سانکه نخستین آمده بود و لیکن ناپایدار بود از آنکه اوتاد طالع
ناپایدار است و نا استوار است و خارجی واجب کند که یکی بیاید با قلیم نجم و
یکی بهندوستان بناحیت سرندیب و از قبل آنکه طالع جدی یا قسم واجب کند
که قوت آن مرد را بود که از هندوستان آید و کاری بزرگ شود و مردمان او را
گردن نهند و از آنکه از اقلیم پنجم آید کس قبول نکند و کارش سست بود و کس
بر او گرد نیاید و حدیث وی خوار دارند و لیکن دعوت هر دو بر یک بود و علمها
بخرمی و شادی دعوت کند و بدست فرزندان مهر از ما هلاک شود و مردی پیدا

دلیل کند

مراد بنی امیه است

یزدگرد

دلیل کند

دلیل کند



آید به پادشاهی از زمین اصبهان و زمین مغرب بگیرد و بسیار فساد پدید اندران روز
کار و آن پادشاه اندر خوشترین وقتی هلاک شود و نیز بدان قران که یاد کردیم ترکی
بیرون آید با سپاه بسیار رنج و عذاب بیند از فرزندان و کسهای هاشم و آل
کشتی و آخر هلاک شود از کرانه نیمروز مردی بیرون آید با سپاه بزرگ بدان وقت
که دست کاره زحل سوی مریخ دارد و مریخ دست سر بریده سوی مهر دارد و آفتاب
دست رود آتش سوی زهره دارد و ناهید دست کتاب سوی عطارد و تیر روی
با آفتاب دارد و با آفتاب بود و ماه بمقابله آفتاب بود اندر این قران واجب کند که
بیست و پنج تن بیرون آیند با فعال و بدست هر یکی از ایشان بازی دیگر باشد
اگر حاجت آید کسی را که حال هر یکی را از ایشان بداند و چون این کتاب من
بیافت و آنچه مثال دادم از معنی این دستهای ستاره کان بداند و نگاه دارد
و بخرد بتواند دانستن چگونگی هر یکی چه من اکنون هر آینده را یاد کنم سخن بسیار شود
و از آنچه مراد است باز مانم ازین سبب مختصر کردیم و هر مردی را که دعوی آرد یا ملکی
و دولتی نو گیرد بگوییم و از دیگر احوالها دست کوتاه کنیم چه حالتهای عالم را کس تمامی
یاد نتواند کردن و صفتش تمام بگفتن پس چون قران کند مشتری با زحل
ببرج کمان اندر و طالع آن قران جوزا بود و خداوند وی با مهر بود و از اختران
اندر گذشته بود و مریخ با اسد بود و آفتاب بحمل بود و زهره بخانه خویش بود
بمیزان و ماه با او بود و عطارد روی سوی آفتاب دارد و مهر دست آتشی سوی
ناهید دارد و بهرام دست شمشیر سوی کیوان دارد و کیوان دست پیل
سوی رامش دارد و ماه با آفتاب نگرنده بود بدوستی واجب کند که مردی
بیرون آید از جایگاهی که از تخمه ملوک بود بروی دین بار چو بد و مردی بود میانه
قد و بسیار گوشت و بسیار موی و فراخ پیشانی و بسیار خال و بر پشتش
علامت دارد بیرون آید و مملکت بگیرد و بهانه فرزند جز آزمایی سعت کند و
ملک بدان کس بسپارد و از دست فرزندان جگرخوار بیرون کند و کینه

فرزندان هاشم و دال گشتی باز جوید و آن مرد که بمملکت بنشیند دراز روی بود و هلاکو خان است
مجدر بود لقب وی آبله روی و خونریز بود و راهنمای بود و پرورده بود و بد بود در نیست
بد بود مایل بنیت خویش خیانت کند و سه هزار مرد از فرزندان مهر آزمای بکشد
تا مملکت بر خویشتن راست کند و آخر بطاعون هلاک شود و ان پس بنشیند
از فرزندان وی از تخمه وی سی مردیک از پس دیگر و انکه بیشتر بوده باشد بهتر
از آن باشد که از پس وی بود تا آخر ایشان مردی بنشیند بزبان گنگی دارد
و بتن معیوب بود و از اندام او ناقص بود و بر روی علامت دارد و بدیدار مروارید
گون باشد و چشمش زرد بود و ریش میگون بود و طالع وی سنبله بود
روزگار مملکت ایشان و آن فرزندان جگرخوار بود که اختران گرد آیند اندرین
میانه بسیار مردمان باشند که حدیث دین کنند و مملکت جویند و تقران و تقران
دیگرم اعنی دوم اندر خانه آتشی که قوس خوانیم و دست کارد زحل سوی مشتری
بود و مشتری رو سوی مریخ دارد و مریخ دست سر بریده سوی آفتاب دارد و
مهر دست آتش سوی زهره دارد و ناهید دست تاج سوی تیر دارد و تیر روی
بکیوان دارد و اوتاد طالع استوار بود و ماه بخداوند طالع نگرنده بود واجب کند
که هفت مرد بیرون آیند هر کس دعوت دیگرگونه کنند و بسیار خون بناحق بریزند
از آنکه بدیدیم حاصل اندرین هفت و از نکردم و مردی یک چشم بیرون آید یک مقنع تناسخی
چشم مادر زاد و بر زمین بخارا و هند و سند دعوی کند که من خدایم و بر روی مقنع
دارد و بسیار بر بان دارد در دانش باقلیم چهارم و دعوتش باقلیم پنجم بود و بسیار
خون ناحق بریزد و بسبب وی اندرین نقصان آید خویشتن را بسوزد و ناچیز کند
پنج شهر بسبب وی ویران شود و مردی آید بکوه ماران دعوی کند بزرگ و خویشتن
بهر صورتی بمردم نماید و جمله این همه بمکر و دستان بیرون آید از آنکه دست اختران پر چه
همی نماید همی بافتعال همی نماید و قوت بیشتر او را بود که از زمین هندوستان بود
دعوت او بیشتر نماید و لیکن بزمین مانه خبر بود از او و نه شهر و مملکت بدست طاهریان

زر اصفهان ... (margin note)

افتد گروهی باشند بدو از تخمه بدو نیز بدان قران که یاد کردیم از شهر سبز مردی لنک
بیرون آید و جهان بگیرد و یک قرن پادشاهی کند چون بمیرد در میان اولادان او
فساد پدید آید و یکی از تخمه او بهند رود و ملک هند را بگیرد و پنج سال پادشاهی کند
و بمیرد و از آن پس از فرزندان وی هجده مرد سیصد و سی و سه سال بمملکت
نشینند هر یکی را رسمی دیگرگون بود تا آخر ایشان مردی نشیند بیکاره و در مملکت هرج
و مرج و فساد روی دهد آنگاه طایفه سفید پوستان سرخ مو زاغ چشم از گروه دراز
گوشان از کرانه دریا برآیند و ملکت هند بگیرند و تمام هندوستان مسخر کنند و
تا چهار قران حکومت نمایند از آن پس مردی از فرزندان هاشم و دال کشتی از کرانه
مغرب بیرون آید با سپاه بسیار و با گروه دراز گوشان حرب کند و بسیار
مردمان هلاک شوند و آخر مملکت هندوستان بگیرد و تا چهل سال در آن سرزمین
پادشاهی کند و چون **گرد آیند** بخانه آتشی که او را حمل گویند و آفتاب
بسرطان بود و عطارد با وی بوده باشد و مریخ بحوت و زهره با مریخ بود و ماه با ایشان
بحوت گرد آمده بود و دست تاج کیوان سوی مشتری بود و دست کتاب مشتری
سوی مریخ و دست شمشیر مریخ سوی مهر بود و دست گوهر مهر سوی زهره بود و دست
تاج زهره سوی تیر و عطارد با آفتاب بود و بدو نگرنده و ماه از مریخ و زهره اندر
گذشته بود و مشتری هوا را همی بیند و اوتاد طالع قایم بود **دلیل کند** که مردی بیرون
آید از فرزندان هاشم و دال کشتی کار بزرگ شود و پادشاهی بماند در نسل و تخمه وی
یکصد و پنجاه سال و داد گسترد و این زمینی آبادان کند و بسیاری از مخالفان
دین خویش بکشد و روم او را گردن نهد و چون اختران گرد آیند بخانه آتشی که آنرا اسد
خوانیم و خداوند او آفتاب اندر سنبله با عطارد و مریخ مقابله طالع بود و زهره بثور بود
و دست خاک کیوان سوی زر آتش بود و دست تاج مشتری سوی مریخ و دست
آتش مریخ سوی خورشید بود و دست کتاب آفتاب سوی ناهید و دست گوهر
ناهید سوی عطارد بود و تیر روی سوی مهر دارد و ماه بمقابله طالع بود و بکیوان

کرد آیند

دلیل کند

شاه
اسمعیل صفوی
اول است



خواهد پیوستن دلیل کند بر بسیاری از عجایب که پدید آید از بیرون آمدن لشکرها از روم
و هند و ملکت خراسان و ایران بدست دیگران افتد و آخرشان مردی یک
چشم سیاه چرده و بالا بلند و این مرد یک چشم اسیر گردد بشهری که نشستن گاه
بهرام است و بدست سامان ملک و سامان مملکت بگیرد و بسیار مردم ملک
جوی بیرون آیند و لیکن بر کس نماند جز بر تخمهٔ آرش دار ساما نیان باشد تخت شاهی
نشینند بر و واجب و سزاواری هشت ملک از ایشان بنشینند بصد و بیست سال و اوشان
هرچه ویران است آبادان کند تا آخر نفران دهم مردیست هم یکی از پرورده ایشان
و از جایگاه ایشان و بر ملک شان ستم رسد و بکار شان سستی اندر آید و مملکت
از ایشان بشود و بدست ترکان افتد و برداشت نکنند و لیکن بسیار ویرانی کنند و آخر
بدست مردی افتد که خدای عزوجل را دوست دارد و آن مردی خجسته بزرگ شکم
و فراخ پهلو و گرد عری و زیرک و ساعد و بر ران چپ علامت دارد و بگونه مروارید
گون بود و پرورش وی اندر کوه کرده بود و مملکت از ترکان ببرد و هرچه ایشان ویران
کرده باشند آبادان کند و زمینی عزیز گیرد و داد گستر دو دست بمیانه زمین ایران
کند و رود و سپاه را انجا گرد آورد و پیش از تخمه سرخ گربه چشم وی وفا کس نماند
بپارس و خراسان و پیش از آمدن او چهار نشان بود اول ترکی بیاید در ان
و گشاده ریش و بر سر علامت دارد و بگرد ار باد بیاید و هر که پیش وی آید همه را بکشد
و تقبیل زردشت آید و پادشاه را براند و مملکت بگیرد و چون کمان برد که ملک
او را گشت مرگش آید و باز خاک شود و باز ساز باز آید از پس انکه نومید شده
باشد از ملک جهد و کوشش کند و توانی از هر سوی تازد و جهد همی کند و کاشکی عرب
او را ندیدی که بردست عرب هلاک شود و دیگر نشان آمدن مردی بود که بیرون آید
از کرانه هندوستان و با سپاه بسیار و گرد خراسان در آید و همه بگیرد و از آن
بزرگی خویش و بسیاری سپاه و پیلان که دارد با مردی گربه چشم با وی حرب کند و او را
بشکند و پس از آن حربها آمده و آخر بردست کودکی هلاک شود و آن مملکت بدست

از آمدن افغان مراد است با یران

سرخ گربه چشم طایفه ارسیه اند

کنایه از آمدن نادرشاه است بفارس وراندن افغان است

کسی افتد خنثی یا مخنث و دیگر علامت آن بود که بیرون آید مردی از زمین اصفهان بلند بالا و زشت روی دعوی کند بزرگ که من پدر پدر شمااام و انجا حرب کند و آن مردان هلاک شوند و او کشته شود بر دست مردمان هاشم و دال کشتی و دیگر علامت آن بود که آب از دریای پارس بنشیند چنانکه در وی کشت بتوان کرد و شهری نو کنند چون این علامت پدید آید آنمرد پیدا شود و پدید آید که زمین آبادان کند و داد گسترد خاصه ایران و شهر توران صد گنج کهانه باز یابد از کوه و بد و نیکوئی کند و عمر وی دو قران بود و پنج یکی از قران **پس قران افتد** اختران را اندر خانه خاکی که او را سنبله خوانیم پس او ناچیز گردد از تخمه او کس نماند و پادشاهی بدست رندی افتد که از طایفه ترک و از ناحیه ایران بود و رسمهای نیکو نهد و دینش قوی گردد و چون مردمان هاشم و دال کشتی برجای باشند و ایشان را استی نیاید و چون قران افتد بسنبله و طالع آن قران عقرب باشد **دلیل کند** که مردی بیرون آید از اقلیم چهارم و دعوی کند بزرگ و گوید من یزدانم و کارش بزرگ گردد و آخر کشته شود بدست پور هاشم و دال کشتی و او مردی بود که نام او بزرگ شود و لیکن پایدار نبود و هرگونه عجایبها نماید که کس حکایت نکرده است نه از پیش و نه از پس و از بیرون آمدن تا هلاک شدن او یک قران کم ده روز بود پس قران افتد اختران در برج جوزا و خداوند طالع اندر عقرب بود و چهار قران گذشته بود و ماه و مریخ بحمل باشد و زهره بسرطان و آفتاب بحوت و عطارد با آفتاب بود و دست خرطوم پیل کیوان سوی رامش بود و دست رود رامش سوی مریخ بود و دست شمشیر بهرام سوی مهر بود و دست خاک خورشید سوی ناهید بود و دست گوهر زهره سوی تیر بود و تیر روی به بهرام دارد و محترق خواهد گشتن و ماه و بهرام بمقابله آفتاب گرد آمده باشد **دلیل کند** که مردی بیرون آید سرخ رنگ و گربه چشم و پای چپ لنگ بود و دعوی کند که آفریده گارم و عالم بگیرد و بر همه دینها غلبه کند و همه دین داران را مسخر خویش کند و هر که بدین او اندر نیاید او را هلاک کند و بر همه کشور

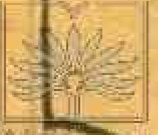
کریم خان زند

مراد از آقا محمد خان است

خاقان مغفور فتحعلی شاه

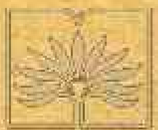
از اظهار بابیه

مراد از محمد شاه است

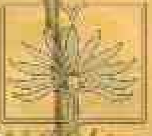


یابد جز بدشت تازیان که برین نتوانند پس او هلاک شود و از پس او از تخمه وی مردی به پادشاهی بنشینند خوش
رو و نیکو سیرت و بسیار ویرانیها آبادان کند و دیر نزید چون او از جهان شود از پس او چند مرد بیرون آیند
از زمین ایران و ملوک طوایف گردند و جایگاه نماند که ایشان از فرمان نتابند و آخر آشوب افتد ایران و دین در از کوشان پدید
گردد و مردمان پسر هاشم و دال کشتی مقهور کنند تا آخر یکی بیرون آید از فرزندان
او و جهان را بگیرد و باز مرگتها آبادان کند و جهان از بدی پاک کند و بانگ نماز
کند و عمر او سی و سه سال بود و از عالم برود و عالم از آن بماند و از تخمه او بنشینند از
پس او هشتاد تن و همه بر رسم پدر روند بسیار عجایب باشد بروزگار ایشان
از بیرون آمدن حربها و لشکرها و پادشاهی اندر جایگاه ایشان بماند پانصد و
پنجاه سال هر که فرمان ایشان نبرد هلاک شود تا آخر **قران افتد** اختران اندر
برج آبی و مریخ بجدی و ماه بحوت بود و مریخ بجوزا و ماه بسنبله و دست پیل گران
کیوان سوی راتش دارد و دست کتاب مشتری سوی بهرام دارد و دست
سر بریده بهرام سوی مهر بود و دست خاک مهر سوی ناهید بود و دست کتاب زهره
سوی تیر بود و تیر روی بمشتری دارد از حد کیوان اندر گذشته بود دلیل
کند که آن پادشاهی بکودکی خورد افتد نام او سمندان و حکم بدست
زنان افتد و فتنه و آشوب برخیزد و دشمنان پادشاه از هر سوی روی بایران
نهند و ویرانی کم بود که با ایران اندر افتد و سپاه با ایران آید و بسیار کشتن بود و از
هندوستان سپاه آید و مندل شاه ایشان بود بیاید و ملک بیکباره بگیرد و از زمین کرمان و موسیان
و عمان سپاه آید چون از قران یازده سال بگذرد مردی بیرون آید که او را طالع سد بود و از
مشتری بهره دارد و مردی بود میگون رنگش و بقد میانه بود و نیکو روی بود
و از کوهی بیرون آید و بمردی و زور مملکت بگیرد و رسم و آیین نو آرد و بیداد کند و
ملوک و طوایف را مقهور کند و پادشاهی هفت کشور بگیرد و هیچ سپاه پیش او نپاید
و نایستد و بسیار نقصان و خرابی اندر دین پیغمبر آید از مای و از فرزندان او
چهل مرد را بکشند و جهان بکم بودگی افتد و ویران شود و چون او بمیرد یازده

تن از فرزندان او بنشینند یک از پس دیگر همه از یکدیگر بدتر بود تا خلق جهان باشند
که مرگ بار آرزو خواهند از جور تا باز قران افتد هشتم قران اندر خانه ثانی و خداوند او
بحوت بود و آفتاب بمقابله طالع بود و عطارد و ماه هم انجا باشند و زهره مجل بود و دست
تاج کیوان سوی مشتری دارد و دست گوهر مشتری سوی مریخ دارد و دست
آتش مریخ سوی مهر بود و دست تاج مهر سوی ناهید بود و دست کتاب ناهید
سوی تیر بود و تیر با آفتاب بود و با ماه قران کرده باشند و ماه روی بکیوان
دارد و واجب کند که مردی بیرون آید بطالع اسد از اقلیم ششم زیرک و دانا و از آن
وی بر زمینی بنام جابوز وحشی بیرون آید و مملکت بگیرد و دین مهر از مای قوی کرد
اگر یاد کنیم که چند گونه عجایب پدید کند چند گونه پادشاه پدید آید بمملکت خویش سری
شود و انچه صواب آید بگویم ترکی بیاید اندرین قران از رود بار سپاه بسیار و بر دین
زردشتی بود و حرب کند هر کجا رسد و دین آذر تازه کند پس مردی زرد موی
از فرزندان هاشم و دال کشتی او را دعوت کند و بدین خویش خواند و دین او نپذیرند
و حرب کند و پور هاشم کشته شود و مملکت ایران بترکان افتد و بماند پادشاهی بدست
سی و سه قران و ایشان بسیاری آیین نو آرند بدان روزگار و دعویها کنند بدروغ
و هر مردی را که نگاه کنی دینی دیگر دارد و دعوت دیگر کند و اگر جز این بگویم سخن دراز گردد
تا قران افتد اختران را نخانه بادی اندر ناهید انجا بود و واجب کند که مردی
بیرون آید از تخمه شاهان از سوی پدر و از تخمه کیان از سوی مادر و دعوی کند بزرگ
و برهان نماید برهانی که گردن نهند مردمان او را و دین او بطوع بپذیرند و قبله
خویش آذر کنند و تاریخ کیانه پاک کنند و از روزگار خویش تاریخ نهند و ان
مردی بود بقد بلند و بموی مفتول و سیاه چرده و نرم آواز بود و دین بر رسم
دارد و کیشهای دیگر را برسم دین خویش باز دارد و دین خسروانی ستاننده بود
و پس کس نبود که دین وی نپذیرد و دیگر دشت تازیان دشمن ... و برایشان الف
باشند و از همه آفاق دین وی بپذیرند و نام وی سلیمان بود و ...



با ایشان و طالع هم خرچنگ بود و مریخ بدلو بود و زهره و عطارد قران کرده باشند
بثور و ماه بحوت و دست سر برید کیوان سوی رامش بود و دست کتاب مشتری
سوی مریخ بود و دست آتش مریخ سوی آفتاب بود و دست جامه زنان مهر
سوی ناهید بود و دست شمشیر زهره سوی تیر بود و تیر روی با فتاب دارد و
با زهره یکجا باشند و ماه بمقابله طالع بود از ثور اندر گذشته بود و اوتاد طالع گردنده
بود دلیل کند که بگرداند زمین را چنانکه باول بود و پرورد کار را فریدون
و شهرهای ایران و توران و مازندران و نیمروز و موتمان و تبلان و سیستان
همه را آب گیرد و هلاک شود هر چه هست از جهنده و پرنده و جهان دریا گردد بدان
وقت که مردی بیرون آمده باشد چشم سگین که چنانکه خلق را پنهان و آشکارا
به یزدان خواند و کس او را اجابت نکند آخر انمرد را روز اسفندارمذ ماه فرودین
بکشند و عذاب خدای عز و جل بیاید و ویران کند کوههای بلند را و هلاک کند
چندین تخمهای بزرگ را نه زمانه ماند نه جهان و از این پس نگریستن و گفتن چه
کند دشخوار یافتم بدان مقدار که طاقت من بود گفتم و فرمان شاه بجای آوردم
و آنچه نزدیک بود از دانش بکار آوردم اکنون شاها دیر بزی و داد از
جهان بستان و توشه خویش ازاین سرای فانی بردار و پشت براین جهان
فریبنده باز نگذار و دست ازاین حالهای گرونده بی کام فرو منه بهیچ حال بد دمن
مباش و هر چه بتوانی نیکوئی کن جز نیکوئی با کس نماند و هر که نیکی کند رضای عز و جل
بیابد و میمنت و شادی و خرمی جاودانه رسد و هر که بدی کند و پشت برین جهان
غدار باز گذارد و بخشم خدای عز و جل و بحسرت عذاب جاودانه اندر افتد و در حلیم
رحمت و بخشایش خدای عز و جل بیشتر است از همه کردارها و لیکن آنچه بنیکان
فرموده است از طاعت و بندگی کردن و دعا کردن و با هر کسی نیکوئی کردن بجهد
و توانش بجای باید آوردن و هر وقت و هر ساعت گوش را بر گذاشتن باز
جمله نادانان و غافلان نباشی و توفیق از خدای عز و جل خواستن بهمه کاری



او بخشانیده است بر بندگان خویش سزا باشد تو دیر زی و شادی و پیروزی

قاعده در پیدا نمودن نسبت شبانه روز

ساعت تمام روز را اگر اجتماع در روز واقع شود و ساعت تمام شب را اگر در شب واقع شود لد قسمت کنند تا خارج قسمت اجزاء ساعت معوج ان روز شود اگر ساعت روز را قسمت کرده باشند اجزاء معوج انشب شود و اگر ساعت شبرا قسمت کرده باشند و بعد از آن ملاحظه فرمایند اگر اجتماع نهاری بود اجزاء ساعت معوج ان روز را بر ساعت اجتماع قسمت کنند تا خارج قسمت معیار نسبت شود و اگر اجتماع لیلی بود اجزاء ساعت معوج انشرا بر ساعت اجتماع قسمت کنند تا خارج معیار نسبت شود بعد آن روز یا آن شب که نوبت نسبت بوی رسیده بر دوازده قسمت کنند خارج که اجزاء ساعت معوج آنروز یا آن شب است بر معیار نسبت که در فوق گفتم ضرب کنند حاصل ضرب نسبت آنروز بود اگر نوبت نسبت شب رسیده باشد والله اعلم مثلاً ساعت نسبت شبی که اجتماع در آنشب میشود یا لله دقیقه این را بر دوازده قسمت گردیم خارج قسمت نز دقیقه شد اجزاء ساعت معوج شب مذکور است ساعت اجتماع طوط اجزاء مذکور را بر این معنی بر ساعت اجتماع قسمت کردیم خارج قسمت سے کے گفتم این معیار نسبت است بعد از ان روز شنبه که نوبت نسبت بوی میرسد ملاحظه کردیم دیدیم که لد مح دقیقه این را لد مح دقیقه را بر دوازده قسمت کردیم خارج قسمت امر دقیقه شد یعنی امه دقیقه که اجزاء ساعت معوج این روز است نوبت نسبت که بوی رسیده است بر معیار که سے کے دقیقه است ضرب کردیم یا الحہ ثانیه شد این ساعت نسبت روز مذکور است که روز شنبه بوده باشد تنبیه مخفی نماند که اگر ساعت اجتماع در اول شب واقع شود یا اول روز محتاج باین عمل نیست وقت مباشرت شروطات وی هفت است اول باید قمر در حمل و اسد و میزان و جدی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی نشاط و بقای قوه دوم جهد باید کرد

یب

تنبیه

وقت مباشرت

تا قمر متصل بود بزهره که آن دلیل بود بر خرمی و زیادتی شهوة **سیم** باید که ماه ناظر بود بمریخ و بنظر دوستی که آن دلالت بر قوة تمام کند **چهارم** بهتر آن باشد که قمر از مریخ منصرف و بزهره متصل و عکس نیز نشاید **پنجم** اگر بافتاب متصل باشد دلیل بود بر دیگر باره رغبت کردن و ازدیاد محبت و کثرت لذت **ششم** اگر خواهند که فرزند پدید نیاید باید که قمر در برج عقیم باشد که آن جوزا و اسد و سنبله است و طالع نیز برج عقیم و قمر از سعدین ساقط **هفتم** اگر قمر در حوت بود لذت زیاده باشد خصوصاً نظر مشتری نیکو حال و در مریخ نیز همین خاصیت دهد اما در برج آتشی نیز الذت و نشاط و خرمی بیفزاید و محذورات وی دو چیز است **اول** نشاید که قمر متصل باشد بزحل که آن دلالت کند بر سستی و انقطاع **دویم** باید که زحل در سابع نباشد که آن دلیل بر تباهی و خلل بود والله اعلم بالصواب

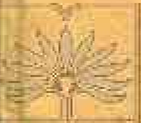
خاتمه

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبینا محمد و آله اجمعین بر ارباب خرد و ذکا پوشیده و مستور نماناد که این کتاب عدیم المثال چون نادر و کمیاب بود و مکرر از جهات و اطراف از این بنده دوستان و احباب طلب و خواهش این نسخه شریفه را می فرمودند مدتها در تفحص و تجسس بر آمد تا آنکه توسط عالیجناب سلالة الانجاب آقا میرزا سید علی منشی شیرازی کاتب خود این کتاب از کتب خانه حضرت امامزاده واجب التعظیم والتکریم سید میر احمد بن موسی الکاظم الملقب بشاه چراغ علیهما السلام بدست آورده و بدقت ترجمه نموده و توضیحی از رموزات و اشکالات آن نموده در کمال اهتمام بزیور طبع در مطبع جعفری در آورد امید که انشاالله تعالی منظور نظر طالبین گردد چون این بنده زحمت بدست آوردن و ترجمه این کتاب را کشیده لهذا بموجب قانون ۵ [illegible] شده که کسی حق طبع و چاپ کردن را نداشته باشد فی شهر جمادی الاولی ۱۳۱۲

هو الله العزیز الحکیم

هذا

زایجات متعلق بکتاب مستطاب
حکیم الفاضل الکامل و العالم الخبیر
القابل فی الریاضیات و العارف
باحوال الثوابت و السیارات السماویات
القاید لاهل الزیج و الرصد و الواقف بفنون علومات
الغریبة الممجد الحبر المحاسب جاماسب بن لهراسب
که بسعی و اهتمام جناب فخر الانجاب و فرید الاطیاب
اقا میرزا محمد ملک الکتاب بزیور طبع پسندیده
مطبوع منطبع و آراسته گردید در بندر
معموره بمبئی در مطبعه گلزار حسنی فی
چهارم شهر شوال المکرم من
الهجرة النبویه صلوات الله
علی الاف و التحیه
سنه ۱۳۱۲



جدول ساعات مطالع بروج بعرض لو عمل محمد اکبر میرزا ابن نصر الله میرزا ابن شاهرخ شاه بن رضا قلی میرزا ابن نادر شاه جعله الله فی الجنة مثواه طریقه طالع کشیدن ازین جدول آنست که اگر روز باشد ساعت گذشته از روز را با ساعت مطالع درجه شمس جمع نمایند و اگر شب باشد با ساعات گذشته از شب را با ساعت مطالع درجه نظیر شمس جمع نمایند حاصل جمع را درین جدول طلب کنند آنچه از فوق جدول از بروج باشد برج طالع بود و آنچه درین نوشته شده است درجه طالع باشد و الله اعلم بالصواب

درجات	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه	عت دقه
ا ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یج ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یه یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یز یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یط ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کا کب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کج کد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
که کو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کز کح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول معرفت احکام ذوذوابه فی البروج اثنی عشر

ذو ذوابه اسم ستاره ایست البیس نحس منحوس که پیدا شود در حالت فتنه و خونریزی شود و پیش از نیمه شب شرقی باشد و بعد از نیمه شب مغربی احکام او را در این جدول باید شناخت والله اعلم

احکام مغربی	[illegible]	احکام مشرقی
دلیل است بر آنکه بابل خراب شود	٤	دلیل است بر آنکه آب پدید آید
دلیل است بر آنکه مردم بدی کنند	١	دلیل است فتنه پدید آید
دلیل است بر آنکه ملخ غله را تباه کند	٠	دلیل است بر آنکه نیکی و فتنه بود
دلیل است بر آنکه بدی حال اخبار زنان بود	ح	دلیل است بر آنکه دزدان غلبه کنند
دلیل است بر آنکه مار آشکارا گردد	ﻫ	دلیل است بر آنکه مردم بدی کنند
دلیل است بر آنکه فتنه بر گردد	٥	دلیل است بر آنکه کثرت دزدان بود
دلیل است بر آنکه آب جیفه بسیار بود	د	دلیل است بر آنکه جوان بخشش کرد
دلیل است بر آنکه فتنه پدید آید	ر	دلیل است بر آنکه آفت مردم بود
دلیل است بر آنکه تغیر فتنه باشد	ح	دلیل است بر آنکه قتل و خونریزی بود
دلیل است بر آنکه فتنه و آشوب شود	ط	دلیل است بر آنکه آشوب و فتنه بود
دلیل است بر آنکه فساد آشکارا گردد	ی	دلیل است بر آنکه قحطی و تنگی بود
دلیل است بر آنکه قتل پدید آید	یا	دلیل است بر آنکه کشتی غرق شود

جدول معرفت احکام قوس و قزح فی البروج اثنی عشر

قوس و قزح عکس شعاع آفتاب و حکم وی از برجی نجوم کنند که آفتاب در آن برج باشد پیش از نیم روز شرقی و بعد از نیم روز مغربی باشد و احکام او را در این جدول بشناسند والله اعلم

احکام مغربی	[illegible]	احکام مشرقی
دلیل است بر آنکه در مغرب قحطی بود	٤	دلیل است بر آنکه نعمت فراخ شود
دلیل است بر آنکه ارزانی نعمت بود	١	دلیل است بر آنکه بدی فی زنان بود
دلیل است بر آنکه ضعف حال حکام بود	٠	دلیل است بر آنکه ارزانی نعمت شود
دلیل است بر آنکه فراخی نعمت گردد	ح	دلیل است بر آنکه امنیت پدید آید
دلیل است بر آنکه وبا پدید آید	ﻫ	دلیل است بر آنکه دزدان بدی کنند
دلیل است بر آنکه فراخی غله پدید آید	٥	دلیل است بر آنکه خلاف بادشاه بود
دلیل است بر آنکه قحط و تشنگی بود	د	دلیل است بر آنکه امن و سکون بود
دلیل است بر آنکه علت تب گردد	ر	دلیل است بر آنکه آفتی عظیم رسد
دلیل است بر آنکه قحط زرع و غله بود	ح	دلیل است بر آنکه مردم را آفت بود
دلیل است بر آنکه فتنه پدید آید	ط	دلیل است بر آنکه آفت مردم بود
دلیل است بر آنکه وبا پدید آید	ی	دلیل است بر آنکه ضعف حالی بود
دلیل است بر آنکه بیماری نادان بود	یا	دلیل است بر آنکه نیکی ها دشوار شود



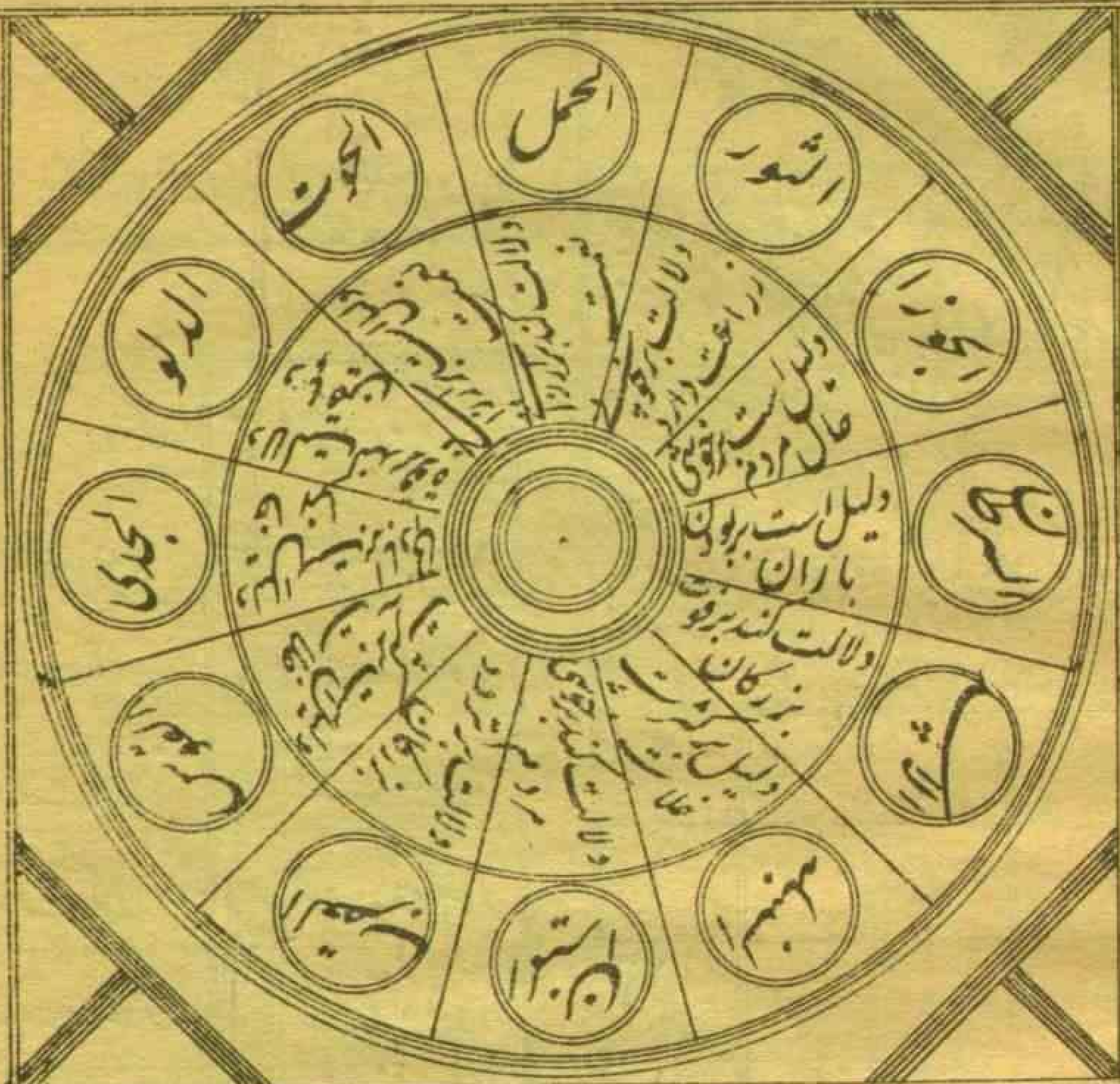
جدول معرفت احکام الزلازل من موضع الشمس و معرفة الاحکام البروج

الحمل
الثور
الجوزا
السرطان
الاسد
السنبله
المیزان
العقرب
القوس
الجدی
الدلو
الحوت

دلالت کند بر بزرگان
دلالت کند بر ...
و دلیل است بر ...
و خوفی از ...
دلالت بر تردد بزرگان کند
دلالت کند بر ...

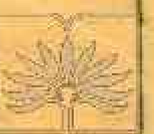
هرگاه سکنی تو آنکه در
اراده کنی یا دیگری بیابانی با اسم سین اگر دو
شهری یا دیگری اسم مادر خود را وا اسم حمل چهار چهار طرح کنید بود اگر
خود را وا ایجاب بشمار یا ده شصت خواهی بیابانی بدر نیکی روزی
آن شهر را یا ده آن شهر و ده با اسم با طبیعیان و رفاه خواهی بود و اگر
اگر یکی باقی ماند تو در آن خواهی بود و آن شهر و ده با اسم بیابانی نیکی تو در آن خواهی بود و در بعضی
باید بیابان تو در آن شهر خواهی بود و تو در آن شهر و ده بیابان خود و اسم مادر خود و اسم آن
تو بیابانی یا نه خواهی بود و آن شهر و ده بعدد اسم اگر عدد با یکدیگر و افزوده مجموع
نتیجه چهار یا ده شهر و ده با یکدیگر اسم ... بیابان نود و چهار چهار طرح
شهر و ده ... آن شهر ... و از آن ... باقی ماند ... عمل ...
اسم ... باید ...

جدول معرفت احکام الرعود وعن موضع القمر ومعرفه ایام النحوسه فی شهور رومیه واحکام بروج



بروج منقلب	بروج ثابت	بروج ذوجسدین	[illegible]
ه ح د ط	ا ید و ی	٠ ه ح یا	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شهور رومیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تشرین الاول	ی	یح	
تشرین الاخری	ا	ید	
کانون الاول	ط	یا	
کانون الاخری	٠	ید	
شباط	یز	کا	
آزار	ع	یح	
نیسان	ح	یج	
آیار	د	ح	
حزیران	ط	ح	
تموز	ط	یح	
آب	ح	یا	
ایلول	ا	ح	



در معرفت ساعات روز بقدم فرماید

در وقتی که آفتاب طلوع کند سایه شخصی ف قدم میشود باین ترتیب

ا چون ساعه از روز بگذرد	م قدم میشود
٠ ساعت بگذرد	ک قدم میشود
ج ساعت بگذرد	ی قدم میشود
د ساعت بگذرد	ه قدم میشود
ه ساعت بگذرد	نیم قدم میشود
و ساعت بگذرد	ا قدم میشود
ز ساعت بگذرد	سایه برطرف شود

وقتیکه سایه میل کند بدر از روی

چون سایه به یک قدم رسد	ا ساعت از زوال گذشته میشود
نیم رسد	٠ ساعت گذشته میشود
ه قدم رسد	۳ ساعت گذشته میشود
ی قدم رسد	د ساعت گذشته میشود
ک قدم رسد	ه ساعت گذشته میشود
م قدم رسد	و ساعت گذشته میشود
ف قدم رسد	ز ساعت گذشته میشود که غروب

معرفت ایام منحوسه عربیه

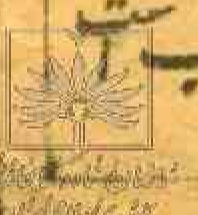
از حضرت رسول منقولست که در سالی بیست و چهار روز نحس است از هر ماهی دو روز اگر درین ایام فرزندی بوجود آید نماند و اگر بیماری درین روز بیمار شود بمیرد و هر درختی بنشانند خشک شود و هر که بجنگ رود کشته شود و اگر بسفر رود بزنگردد و اگر عقد و نکاح کنند عروس و داماد نشوند و هر کاری که شروع نمایند تمام نشود باید که احتیاط تمام نمایند و روز های منحوسه در هر ماه اینست

محرم	ک	و	ب
صفر	ا	و	ج
ربیع الاول	ب	و	ک
ربیع الثانی	ا	و	کح
جمادی الاول	ب	و	یا
جمادی الثانی	ب	و	ید
رجب	یا	و	کح
شعبان	ج	و	د
رمضان	ط	و	ک
شوال	ب	و	ز
ذیقعده	ب	و	ط
ذیحجه	و	و	ز

در بیان معرفت غالب و مغلوب بقول حکماء و ارسطاطالیس

ارسطاطالیس بن نقوماتیس ماقونی وزیر حضرت ذو القرنین بود و حکام
غالب و مغلوب را از برای او وضع کرد و چون اسکندر لشکر بمحاربه
دشمن میفرستاد و با کسی داوری و منازعه داشت اسم او را
حساب میکرد با خصم و غلبه و ظفر را از آن مشخص میکرد پس هر گاه محاربه میان
دو قوم واقع شود و یا با کسی مناظره و جدال داشته باشد و خواهد که نزد
حکام یا قضاة رود باید که اسم هر یک از خصمان را جدا کند و با بجد
جمل حساب کنند و نه طرح کنند تا آنچه از اسم طرفین بماند و سزاوار است
که اسم ابراهیم و اسحق و هرون الف را وضع نماید و القاب و کنیات و
صفات و تعریف حساب نکنند و اسم مرکب که در میان عجم
متعارف است محمد علی و محمد حسین حساب کنند و بعضی بر آنند که آقا
را در اسم واحد هر گاه در روز مولود گذاشته باشند و تعریفات مثل
آقا حسین و آقا خان و باباخان و حاجی خان و قاضی خان حساب
کنند هر چند آقا و خان تعریف‌اند باید حساب کرد و هر غالب و مغلوب
که از دور آدم تا بحال بوده همیشه باین حساب درست آمده است
و دلیل بر این اسم داود علیه السلام است و جالوت در اسم داود
شش میماند بعد از طرح یکی از واوین و از اسم جالوت هشت می ماند
و شش بر هشت غالب است ..... و از حضرت موسی ع شش
میماند و از فرعون علیه اللعنه یک میماند شش بر یک غالب است
و از اسم هلاکو خان دو میماند و از اسم معتصم بالله که خلیفه بنی عباسی است
چهار میماند و دو غالب است بر چهار و این حساب را وضع نموده‌اند بر
اصل صحیح قدیم از خواص اعداد و طبایع که اول آن منسوب است

بفیثاغورث و اصل این آسمانی است که
در نزد ائمه معصومین علیهم السلام از اسرار است و
غالب بیست و این امر نظر بطریق ... و وقت
وقت طلوع شمس ... بیست
و نمایند احکام در این باب از
بلیت و در فرد و زوج نصرت
و در مختلف
مطلق
اعداد کمتر است
آنکه عدد آن کمتر است
شوند ظفر از آن آنکه زوج مشوب است
غالب است چه غالب
و فرد و مشوب است
منظفر است



جدول احکام غالب و مغلوب بدین طریق است

الاول	۱ با ۹	۱ با ۸	۱ با ۷	۱ با ۶	۱ با ۵	۱ با ۴	۱ با ۳	۱ با ۲	۱ با ۱
	۱ غالب	۸ غالب	۱ غالب	۶ غالب	۱ غالب	۱ غالب	۱ غالب	۱ غالب	طالب غالب
الثانی	۲ با ۹	۲ با ۸	۲ با ۷	۲ با ۶	۲ با ۵	۲ با ۴	۲ با ۳	۲ با ۲	۲ با ۱
	۹ غالب	۲ غالب	۷ غالب	۶ غالب	۵ غالب	۲ غالب	۳ غالب	مطلوب غالب	۲ غالب
الثالث	۳ با ۹	۳ با ۸	۳ با ۷	۳ با ۶	۳ با ۵	۳ با ۴	۳ با ۳	۳ با ۲	۳ با ۱
	۳ غالب	۸ غالب	۳ غالب	۶ غالب	۳ غالب	۴ غالب	طالب غالب	۳ غالب	۳ غالب
الرابع	۴ با ۹	۴ با ۸	۴ با ۷	۴ با ۶	۴ با ۵	۴ با ۴	۴ با ۳	۴ با ۲	۴ با ۱
	۹ غالب	۴ غالب	۷ غالب	۴ غالب	۵ غالب	مطلوب غالب	۴ غالب	۲ غالب	۴ غالب
الخامس	۵ با ۹	۵ با ۸	۵ با ۷	۵ با ۶	۵ با ۵	۵ با ۴	۵ با ۳	۵ با ۲	۵ با ۱
	۵ غالب	۸ غالب	۵ غالب	۶ غالب	طالب غالب	۵ غالب	۳ غالب	۲ غالب	۱ غالب
السادس	۶ با ۹	۶ با ۸	۶ با ۷	۶ با ۶	۶ با ۵	۶ با ۴	۶ با ۳	۶ با ۲	۶ با ۱
	۹ غالب	۶ غالب	۷ غالب	مطلوب غالب	۵ غالب	۶ غالب	۶ غالب	۲ غالب	۶ غالب
السابع	۷ با ۹	۷ با ۸	۷ با ۷	۷ با ۶	۷ با ۵	۷ با ۴	۷ با ۳	۷ با ۲	۷ با ۱
	۷ غالب	۸ غالب	طالب غالب	۷ غالب	۵ غالب	۷ غالب	۳ غالب	۲ غالب	۱ غالب
الثامن	۸ با ۹	۸ با ۸	۸ با ۷	۸ با ۶	۸ با ۵	۸ با ۴	۸ با ۳	۸ با ۲	۸ با ۱
	۹ غالب	مطلوب غالب	۷ غالب	۶ غالب	۸ غالب	۴ غالب	۸ غالب	۲ غالب	۱ غالب
التاسع	۹ با ۹	۹ با ۸	۹ با ۷	۹ با ۶	۹ با ۵	۹ با ۴	۹ با ۳	۹ با ۲	۹ با ۱
	طالب غالب	۹ غالب	۷ غالب	۹ غالب	۵ غالب	۹ غالب	۳ غالب	۹ غالب	۱ غالب

جدول اختیارات علی حلول الکواکب فی الحدود

در اختیارات کواکب در حدود یکدیگر بر انجمله که تنکردشس بابلی آورده آنوقت باشد که نیک حال و قوی باشند و آنرا شهادت بود در طالع و ماه و سهم السعادة اما چون بدحال و منحوس باشد باید که پرهیز کنند از کارها که ذکر کرده شود و از جمله حدود این اختیارات بر حدود مقربان نهاده اند و اکابر در کتب خود ذکر کرده اند و جدولی ساخته درین جدول همان ثبت کرده که آنها مذکور و ملحوظ است والله اعلم

	ل	ے	ح	ه	م
ل	نیک است بشغل و صحبت سلطان	نیک است از بهر حاجت کردن و طلب	عجب کار است نشاید بهیچ وجه و طلب حاجات	پرهیز کن از دارو خوردن و زن بردن و طلب	حذر کردن است از بیع و شری و کارهای
ے	مختار است اندازات و بیرون رفتن	عجب مختار است جهت طلب حاجت بزرگان و نیکی کارها	پرهیز کن از دارو خوردن	حذر است بهر صحبت و نیکی کارها	مختار است برای تعلیم علوم و مطالعه کتب
ح	عجب نحس است بکار و بنفع	عجب مختار است برای مناظره و بیرون رفتن	خیر است برای کار سلطانی و مناظره	حذر باید کرد از بیرون رفتن و کارهای زنان	حذر است از صحبت و منازعه کردن
سه	مختار است برای اندازات و بنا و طلب فرزند	مختار است برای نصرت و ظفر و زیور و غنیمت	حذر باید کرد از نصرت و حرب و مناظره و جنگ	خیر است برای تزویج و کارهای زنان	نیک است برای مناظره و کارهای سلطان
ه	خیر است برای [illegible] و حذر از [illegible]	خیر است برای زن خواستن و مختار است بنا	حذر باید کرد از سفر و کار	طلب مراد است و خوب است بزن بردن و مختار است	مختار است [illegible]
م	خیر است برای تزویج و طلب مال	نیک است برای [illegible]	نامسعود بود و طلب معاش	مختار است برای کارهای [illegible] و جماع	نیک است بکارهای [illegible] و لطیف
د	حذر است از زن خواستن و صحبت	نیک است برای کارها و مناظره عالم کردن	احتراز باید کرد از [illegible] جنگ	خیر است برای تعلیم موسیقی	مختار است برای کارهای [illegible] و طلب علوم

جدول تسهیل قمر طریق عمل بدین جدول چنانست که چون خواهند در وقتی معینه تقویم قمر حاصل کنند در وقت یکسال و یکماه نوزده روز باز پس روند هر جا که برسد در انروز بهت در این جدول در آیند و آنچه یابند بر تقویم انروز افزایند تقویم قمر حاصل آید در روز مطلوب و اگر روز دیگر بعد از آن روز خواهند روز معلوم کنند بهت دویم کنند و همین عمل کنند چندانکه خواهند

	ا	ب	ج	د	ه		ا	ب	ج	د	ه
ع	اح له	ا یا ب	اکا ند	اه یا	اسو یو	له	ا یا	ا یا ا	اکه ب	اکه ب	اسو ب
ا	له	ه	نه	له	ر	لا	نو	له	ه	له	ه
.	له	ه	نه	له	ر	له	نه	له	ه	نه	ه
ح	لو	نو	نو	نو	ع	لح	نو	نو	نو	نو	لو
ه	ر	نو	نر	ر	لط	لا	نر	ر	ح	نر	ر
ه	ر	ر	ز	ر	لج	لا	نر	ر	ر	نر	ر
و	ل	ع	ل	ل	ع	لو	ع	ل	ع	ل	ع
ر	ل	نط	نط	لط	کا	ل	نط	لط	نط	نط	نط
ح	لط	نط	که نط	لط	کا	ل	ح نط	لا	لط	که نط	نط
ط	م	ع	که ع	م	ک	لط	که ع	م	ع	کو ع	ع
ی	ط	کا	ا	ا	ه	ل	ا	ه	کا	ا	کا
ا	ط	کا	ا	ط	ه	ل	ا	ا	کا	ا	کا
.	ـه	کـ	.	ـه	کـ	ـه	.	ـه	ـه	.	کـ
ل	ح	ک	ح	ح	که	ح	ح	ح	ک	ح	ک
ـه	ح	اک	ح	ه	ک	ا	ح	ح	ک	ح	ک
ه	ط	کا	ه	ه	کو	ه	ه	ح	کا	ه	کا
ـ	ه	ه	ه	ه	ا	یو	ه	ه	که	ه	که
-	نو	کـ	ه	ه	ا	م	ه	ه	که	ه	که
ل	ـو	و	و	ـو	ع	ع	د	ـو	کو	د	کو
ط	ر	ا	ح	ر	ط	ط	د	ر	ا	ـ	ا
ج	ح	ا	-	ـ	ط	نه	د	ح	ا	ـ	ا
کا	ع	ل	ن	ع	د	ا.	ع	ع	ل	ع	ل
ک	ط	ط	ا	ط	لا	ش	ط	ط	ط	ط	ط
اک	ط	ط	ط	ط	لا	نح	ط	ط	ط	ط	ط
ک	نه	ل	ـ	نه	ل	نه	ـ	نه	ل	ـ	ل
که	نه	لا	ا	نه	لح	نو	ا	نه	لا	ا	لا
ک	+	لا	ا	نا	لح	نو	ا		لا	ا	لا
ا	ن	لا	س	ن	له	ز	س	نه	ل	س	ل
ل	نح	لح	لح	نح	ل	ع	لح	نح	لح	لح	لح
ع	.نح	ایا لح	اکه لح	اه نح	اسو له	نا	ایا لح	ایا نح	اسو لح	اسو لح	اسو لح

جدول مطالع البروج بخط الاستواء

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
	جه قه يه ثه	جه قه يه ثه	جه قه يه ثه	جه قه يه ثه	جه قه يه ثه	جه قه يه ثه
ع	ع ع ع ع	م نو لخ ا	کا کا ع نز	ص ع ع ع	قکب ا ع لط	قنب و ه ع
ا	ع نو ا ع	کز نا ع ا	ع نه شا نو	صا · که لط	قکو سا نط	قنح حع د
ب	ا نه · نط	کطح حط س	نط نخ ع لج	صب به نا	قکه و سا نز	قنه ع لج که
ج	· صه ه لع	ل مو کط کد	سه نز لد و	صج و به ط	قکه ع ر کد	قنه ر ح لر
د	ح م ح کو	لا مر ع حط	سا نط له کا	صه کا ع د	قکو ح ط به	قنه به ط نه
ه	ه له لج و	له سه ر ع	سج · ح د	صه کو نط هه	قکز کا نه کج	قنو نه ا له
و	ه ل لط نج	لج م کو ·	سه د ب ط	صو له ع ط	قکح کج ع لج	قنز حر که ع
ز	و کو کج به	لع ع ر به	سه ط ا به	صز لر له که	قکط کد م نز	قنح لح نع
ح	د حر ر لج	له لر ب حط	سو نج کا س	صح صه ر لع	قل که ح مو	قنط م ب لط
ط	ح به نه کج	لو له نه کط	سر ر ط لر	صط مر نز ا	قلا کو مو که	قس لو کو ا
ی	ط ا و ط	لر له ع نا	سح کا د حط	ق لج · لو	قلب کج لج له	قسا له لج ·
یا	ب د که نز	ع لج لر له	سط که ا ع	قا نج ح حط	قلج لج ح هه	قسب لع لج نو
یب	نا ا مر لو	لط له مو سه	ع کط کج کا	قج ح ع نه	قلد لع لج کج	قسج که لع نط
یج	نا ر لج کا	م له و لع	عا لج نح ح	قد د نا لع	قله لع مر لج	قسد حر ا که
ید	س شا نج لج	ما لا ط نز	عب لع ط حر	قه س لر د	قلو لع نه د	قسه لو · م
یه	نج ح ع د	مب لا ع ع	عج مه حو ب	قو ر ر نه	قلر لع مه نع	قسو ا ا نه
یو	نه نج نز حر	نج لا ط نز	عه مر که نج	قر کا نه نج	قع لع نج ح	قسر ر لو نه
یز	به لط ا لو	نه لا س م	عو شا ح لا	قح کو ر نز	قلط ا نج لا	قسح · مر لط
یح	نو له لا ا	هه لا کو لج	عو نز نط مو	قط ل لو لط	قم ا نج ع	قسح ع س نه
یط	ر لا کو ه	صو لا نا نو	عح ا نو ا	قی له حط ع	قما لو کس که	قسط نج له ح
ک	ع ا کو ع	مر لس کو نز	عط د نز که	قیا ع نج ا	قمب که کا ط	قع ح نج نا
کا	سط نج لج نط	ع لج نج لو	ف شا · نط	قب هه نه کج	قمج کد ط لا	قعا هه ط لج
کب	حر نط مر کا	مط له ا نج	فا ر شا لس	قیج مو ع نه	قمد کس مر ا	قعب لط کس ا
کج	کا لو د کس	نه له نط مر	ص کس که ع	قیه نه ع هه	قمه کا نه ر	قعج له لس صو
کد	کس س له کس	نا لو لط ر	فج ا نا نا	قیه نج حط نا	قمو حط لج ع	قعه کط م صر
که	کج ط ح ل	شا ع ط ر	فه ع نج هه	قیو ز نا نج	قمز ر س	قعو کد صو نه
کو	که ه نه و	نج لط نه حط	هه ع کا شا	قیج ع کس لط	قیح به ه نا	قعو نط نا له
کز	که · لط کج	نه ط هه لو	هو حر به نا	قیط ح ا نه	قیط نج ل لو	قعو نه نه ا
کح	که نط لو لو	نو حر هه ح	فر حط ط ط	قیک د کا ا	قیل نا ع ح	قعح ط ر
کط	کو ر نا ر	نو هه ع ا	ع نه له کا	قکا ط ه ه	قنا ح لا نط	قعط ه ع حر

بقیه جدول مطالع البروج بخط الاستواء

	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
	ده قه ثه له	ده قه ثه له	ده قه ثه له	ده قه ثه له	ده قه ثه له	ده قه ثه له
ع	قف ع ع ع	رز نح نو م	رلز م کا کا	رع ع ع ع	شب یا ع لط	شلب و یه ع
ا	قف نه ا ع	ح نا ع ا	ع نه نو	عا ه کو لا	شج س ا نط	شلج ح ع ح
ب	قفا نه . نط	ط ح مط س	لا نح ع لج	عب ب ه نا	شد لو یه نز	شلد ع لح که
ج	قفب مه ه لج	ی مو نط کب	م نو لب د	عج نو نه ط	شه ع ز کب	شله نز ع کو
د	قفج م ح کو	یا مر ع مط	ط نط لو کا	عد کا ع د	شو ح ط یه	شله نو ط نه
ه	قفد له لج د	یب مه ر ع	لح . ع د	عه کو نط یه	شز کا نه لح	شلو نه ا ل
و	قفه لب نط لج	یج م کو .	مه و ی ط	عو لب ع ط	شح لح ح لح	شلز مر کو ع
ز	قفو که ا س	یه ع ط نه	مه ط ط یه	عز کح لو لب	شط کب م لج	شلح لح سا ع
ح	قفز ع لز لج	یه لز س نط	مو لح کا ی	عح مه مر لح	شی که لح مر	شلط م س لط
ط	قفح یه نه ا	یو لو نه کط	مز یه ط لو	عط مر نر ا	شیا کو مو ه	شم لو که ا
ی	قفط ا د ط	یز لب ع نا	مح کا د لط	ف لح . لو	شیب ا لح یه	شما له لح .
یا	قص د کب ر	یح لح لو له	مط که ع ع	فا ع د مط	شیج ع ح مه	شمب ع لح نه
یب	قصا ا مر لو	یط له مو مه	نه کط لح کا	فب د ع یه	شیه ع لح ا	شمج کب ع لط
یج	قصب نز لح کا	ک له د ع	نا لح لح د	فد د نا ع	شیو ع مر لح	شمد ع ع کب
ید	قصج ند مو لج	کا لا لز س	نب ع ط مر	فه س لو د	شیز ع نز د	شمه کو . م
یه	قصد ع لح د	کب لا ع ع	نج مه لح ی	فو ر لو نه	شیح ع مه ع	شمو ا ا نه
یو	قصه لح ر ع	کج لا ط نز	نه مر کب لح	فز کا نه لح	شیط ع لح ع	شمز د نو کو
یز	قصه لط ا لو	کد لا س مر	نو ند ح له	فح کو لو ر	شک ا نز لا	شمح . مو لط
یح	قصو له لا ا	که لا کو لج	نز نز نط مر	فط ا لو لا	شکا ا لح ع	شمط ع ند کو
یط	قصز لا کو ه	کو لا نا یه	نح ا نو نا	ص له ط ع	شکا کو کب که	شن لح له د
ک	قصح ا کو ع	کز له کو نو	نط د نز یه	صا ع لو نا	شکب که کا لط	شنا لج لح نا
کا	قصط لج لح لط	کح لج لح له	س س . نط	صب مه نه لح	شکج کب ط لا	شنب مه ط لح
کب	ر لج نط مر کا	کط له یا لح	سا ر س لط	صج مو ع نه	شکد که مر یا	شنج لط کب ا
کج	را لو د کب	ل له لط مر	سب کب که ع	صد نه ع مو	شکه کا یه مو	شند لج له مو
کد	. س لب کب	لا لو لط ر	سج ا یا نا	صه لح مط نا	شکو لط لج ع	شنه کط م مر
که	ج ط ع له	لب ی ط لو	سد لح ع مه	صو نر ا لح	شکز ر سه کب	شنو که مو نه
کو	یه ه نه د	لج لط نه مو	سه ع کا نه	صز ع کب لط	شکح یه ط ا	شنز لط یا له
کز	د . لط لح	لد ا مه لو	سو لح یه ا	ر مط ج ا نه	شکط لج ل لو	شنح یه نه له
کح	ه نط لو لو	لو ح مه ح	سز مط ط ط	صط ر کا ا	شل یا ی لح	شنح لط نز ا
کط	رد نو یا نز	رلو مه ع ا	رسح نه له کا	شا ط ه ه	شلا ع ط نط	شنط نه ع ط
ل						ع ع ع ع

جدول اجزاء یک ساعت حقیقی بتقویم شمس کیرند

الدرجات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	له سه ده ثه	له سه ده ثه	له سه ده ثه	له سه ده ثه	له سه ده ثه	له سه ده ثه
ع	نه ٠ نه مر	نه ٠ نط س	نه ٠ کط نخ	نه ٠ لو نا	نه ٠ کط لو	نه ٠ ع ل
ا	نه جح	لط کط	ل نه	نه نط	ع نه	ع س
ب	نه م	لط مر	ل نه	نه نز	ع نه	ر ع
ج	نه ع	ع ه	ل نو	نه نه	ع ط	ر ح
د	نه ل	ع ک	لا نه	نه فه	ا صو	ر ع
ه	نه نه	ع مح	لا ل	نه مه	ا س	ر نه
و	نه لو	کا ٠	لا نز	نه ع	کو نط	ر ا
ز	نه ل	کا کس	له ر	نه لا	کو لو	نو ط
ح	نه ع	کا عس	لد له	نه لح	کو سه	نو لر
ط	نو م	کس ح	لد نه	نه نه	که مط	نو کو
ی	نه ص	کس ک	لح ح	نه نه	که کہ	نو نه
ا	نه ه	کس مه	لح ک	نه نخ	که ٠	نو ه
ب	نه نط	لح ر	لح لط	نه ا	ک ع	نه نز
ج	نه نه	لح سط	لح نه	نه سط	ک نه	نه ع
د	نو ا	لح نا	لک ح	نه نو	لح ش	نه م
ه	نو ط	ک نه	لک س	نه ٠	لح ل	نه لح
و	نو ر	ک ل	لک له	لح مر	لح ر	نو ا
ز	نو که	که ع	لک مر	لح لا	کس مه	نه کا
ح	نو لب	که لح	لک ع	لح نه	کس لح	نه نو
ط	نو مح	که مه	له ح	لس نو	کس ا	نه س
ک	نو نخ	کو ر	له ر	لس ع	کا م	نه ط
کا	ر مه	کو ل	له که	لس عر	کا لط	نه ر
کب	ر نو	کو نح	نه لح	لس ا	عر نط	نه و
کج	ر ع	ا نو	نه م	لا صه	عر لط	نه ر
کد	نو نا	ا لط	نه مه	لا کس	عر نط	نه و
که	ر نه	ع ٠	نه نه	لا ٠	نه نط	نه ر
کو	ع ط	ع که	نه نه	ل صه	نه م	نه ح
کز	ع کس	ع مح	نه نر	ل کا	نط کس	نه ے
ل	ع لط	کط ے	نه نط	ل ع	لط ے	نه نح
کط	ع نف	نه ٠ کط لما	نو ٠ طو ع	نه ٠ کط لو	نه ع کر	نه ٠ نه نر

بقیه جدول اجزاء یک ساعت تقویم شمس بگیرند

	برج میزان	برج عقرب	برج قوس	برج جدی	برج دلو	برج حوت
٤	ه ٠ ه اح	ه ٠ اح لر	ه ٠ ٤ م	ه ٠ مو لح	ه ٠ ٤ کط	ه ٠ اح لو
ا	ه کط	که ح	لط ط	مو نا	لح ٤	بح
٠	ه ه	که لں	لط لر	مو ٤	لر ل	کس ه
ح	ه ص	که ٤	م ۸	مو نه	لو نط	کس کا
ط	ه ن	که کو	م لا	مو لط	لو ٤	کا ٤
ه	ه نط	کس نه	م ٤	مو لح	له نط	کا ه
و	نو ح	کو ۸	ا نه	مو کو	له ا٤	کا س
ر	نو ٤	کو نخ	ا لط	مو ٤	له ز	ع نه
ح	نو کط	۸ ا	ص لح	مو ح	له کو	ع کط
ط	نو ا	۸ نخ	ص لو	مو ٤	لح نخ	ع ح
ے	نو نه	۸ ا٤	ص ٤	نه مر	لح کس	لط ح
ا	ر ر	ا٤ لح	حو لط	نه لا	لں نخ	لط کط
س	ر کا	لط ۸	حو م	مه ۸	لں کس	لط س
ح	ر لو	لط نه	حو ٤	مه ه	لا نا	٤ نه
۶	ر ش	ل ه	نه لط	نه لط	لا ع	٤ ه
ه	٤ ط	ل ز	نه ٤	نه لا	ل مط	٤ لط
لو	٤ کو	لا ٤	نه نه	نه لح	ل ٤	٤ ح
ر	٤ نه	لں ٤	ه ا	حو نه	کط ٤	ر ٤
٤	لط ح	لں لا	ه کو	حو لح	کط لو	ر ه
ط	لط س	لح ح	ه م	حو س	ا٤ صو	ر کا
ع	لط ں	لح ه	ه نه	ص ط	ا٤ لو	ر ط
کا	ع ح	لح ر	صو ه	ص کو	ا مر	ل ز
کس	ع نه	له ٤	صو نه	ص ٠	ا نه	لو مو
۸	ع صو	له ط	سو ۸	ا ٤	کو ع	لو لو
کح	کا ح	له م	صو ل	ا لح	کو نط	لو کو
که	کا لا	لو ا	صو لو	م مر	که نا	لو لط
کو	کا ه	لو ا	صو ص	م کا	که ۸	لو ا
۸	کس لط	لر ا	صو صو	لط نه	که نو	لو ٤
٤	کس نه	لر ا	صو نه	لط لو	که کط	ه ب
کط	ه ٠ بحسے	ه ٠ ٤ ا	ه ٠ صو نه	ه ٠ ٤ ٤	ه	ه

جدول سیر آفتاب در دقایق بهت که جزو البعد و ساعات بعد از انجا معلوم کنند

دقایق	نز	نح	نط	س	سا	سب
ا	٤ که لو	٤ کد ند	٤ کد کد	٤ کد ٤	٤ لح لو	٤ لح یب
ب	٤ ند له	٤ مط لط	٤ مط لط	٤ ح	٤ مر لح	٤ مو ا
ج	ا له مو	ا یه لط	ا لح لح	ا س	ا ی مط	ا ط ا
د	ا ا ج	ا لط مط	ا لز لج	ا لو	ا لا کد	ا لا یب
ه	. د نط	. یه ح	. . .	٤	ا نح	ا نز ح
و	. لا له	. ٤ نح	. کو کو	. کد	. کا نح	. نط کا
ز	. نو نا	. نح ح	. ند نا	. ح	. صه یه	. یب له
ح	ب که و	ب ی لر	ب یه یه	ب س	ب ح ا	ب ه ح
ط	ب مر که	ب مح ا	ب لا م	ب لو	ب لس ا	ب لط .
ی	ج س ب	ج ح لو	ج ج ج	ج یا	ب نو ج	ب نں نر
یا	ج لر یب	ج لح و	ج یو یو	ج کد	ج نط م	ج نط لط
یب	ه ح ط	ج نز نو	ج یب لح	ج ح	ج یح لو	ج یو لح
یج	ه لح که	ه که صه	ه ر ر	ه س	ه و لخ	ه ا نر
ید	ه لح ا	ه مر له	ه ا صه	ه لو	ه ل لط	ه که س
یه	و یو نر	و صه که	و د و	و ٤	ه یب د	ه ح لح
یو	و یط یو	و لر یب	و ل ل	و کد	و ر کس	و ا لر
یز	ز ط لح	و . یه	و یب نه	و ح	و ن نط	و له ند
یح	ز لا یب	ز کو یب	و نط نط	و س	ز یه نو	و نح یه
یط	ح ٤ ٤	ز نا مح	ز مح مح	ز لو	ز لح لا	و کا نر
ک	ح که نو	ح نو لح	ح ح ح	ح ٤	ز لس ح	ز مح لا
کا	ح ند لا	ح ا لح	ح لا لا	ح کد	ح یه یب	ح ل صه
کب	ط یه مر	ط د س	ح نو نر	ح ٤	ح لط مح	ح ل نح
کج	ط ا ح	ط لا .	طه کا کا	ط س	ط . نر	ح یب س
کد	ی و نط	ط نه نں	ط صه مو	ط لو	ط کو لح	ط ر که
که	ی لا له	ی مح ط	ی ی ی	ی ٤	ط د سه	ط م لط
کو	ی نر نا	ی صه لا	ی له له	ی کد	ی لح صو	ی د ند
کز	ا کس د	ا ی کا	ی نح نط	ی ح	ی لس لر	ی یب د
کح	ا مر کس	ا له ی	ا لح لح	ا س	ا نط ی	ی ند ط
کط	س س یا	سه ٤ ٤	ا مر ع	ا لو	ا لحه ا	ا لح ح
ل	س لو نه	سه کا سه	س سه س	س ٤ ٤	ا ٤ س	ا مو لا

چون ساعت بعد در زیر بهتی که مطلوب مقوس کنند آنچه از جانب راست در مقابل بود جزو البعد بود مثلا ساعات البعد ح نه مرو بهت اقباب نا ساعات البعد سا در جدول مقوس کردیم لو و بازا ح لط کب باقی ما

دقایق	ر			نح			لط			سه			سا			سب		
لا	لح	ح	ط	س	ط	لط	[illegible]	لو	ل	[illegible]	كه	ع	[illegible]	ا	ع	س	[illegible]	ع
لب	لح	لح	كه	لح	[illegible]	كط	لح	ا	ا	س	[illegible]	[illegible]	س	له	كه	س	لح	[illegible]
لج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
له	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چون ساعات بهت کوکب را از ساعات البعد ضرب کنند حاصل را باید قسمت کنند خارج قسمت جزو البعد باشد والله اعلم اگر البعد را در کب ضرب کنند بر بهت و قسمت کنند

[illegible]

حضرت اسکندر این جدول را تعیین نموده اند تا او را علم بما فی الضمیر هر کس حاصل گردد و با هیچکس

مصاحبت و مصادقت نمیکرد مگر انکه بانجدول نظر میکرد و طریق چنان است که نام دو خصم یا دو

دوست بان نامیکه مشهور است هر یکرا علیحده بحساب جمل حساب نه نه طرح نمائید و انچه از یک

تا نه بماند درین جدول رجوع فرمائید از الثقات جداول اعداد معلوم گردد جدول این است

واللّٰه اعلم بالصواب

جدول معرفه اسرار القلوب بقول هرمس حکیم

عدد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
ا	اطاعت	محبت	محبت الفت صلح	محبت	نفرت	فراق نزاع	[illegible]	محبت	نفرت
ب	محبت	[illegible]	محبت	[illegible]	خصومت	منفعت	خصومت	محبت	جنگ
ج	محبت الفت صلح	محبت	نفرت	[illegible]	بی نفع	جنگ	جنگ	نفع	[illegible]
د	محبت	[illegible]	[illegible]	نفرت	جنگ	جنگ	محبت	نفرت	[illegible]
ه	نفاق	خصومت	بی نفع	جنگ	جنگ	اطاعت	اتفاق فراق	محبت	جنگ
و	صلح فراق	منفعت	جنگ	جنگ	اطاعت	بی نفع	اتفاق فراق	الفت	[illegible]
ز	محبت	خصومت	جنگ	محبت	[illegible]	اتفاق فراق	لا اتفاق	منفعت	عداوت
ح	محبت	محبت	نفاق	نفاق	محبت	نفاق	منفعت	محبت	[illegible]
ط	نفاق	جنگ	محبت	بی نفاق	محبت	جنگ	عداوت	[illegible]	[illegible]

جدول ظهور و خفاء خمسه متحیره بوسط اقلیم چهارم در اوایل بروج

جدول قوس الرؤیة خمسه متحیره

	مواضع کواکب	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
زحل	ظهور صباحی بعد از احتراق	که ده	لح م	بط لو	به صو	ا نه	ا و	سه و	ے نه	ا لو	لح نو	ع کا	لح سه
	خفاء مسائی بعد از احتراق	ا کا	ا ا	ا غ	لح ه	یکع	ع نه	ع لا	لو لح	به سه	ع ه	سه و	ا نه
مشتری	ظهور صباحی قبل از احتراق	کا لح	ع به	ر له	سر	ر ے	ح ے	ط ے	و ے	نو ے	لح ے	لو ا	ع له
	خفاء مسائی بعد از احتراق	ے ا	لح ے	لا ا	سه ه	ے ه	ر ے	ع لح	ر لح	بو لا	لح ه	ا صو	ے لح
مریخ	ظهور صباحی قبل از احتراق	ار ز	کا م	ع لا	به شه	سه م	ا ه	ا صو	ا نو	سه ه	بو ع	ع نه	لا صو
	خفاء مسائی قبل از احتراق	ح صو	ا نه	سه نه	ا ه	ع د	کا لس	به نه	کا صو	ع نه	ه ه	سه به	ه سه
زهره [illegible]	خفاء صباحی بعد از احتراق	ے لا	ا و	ح م	د لح	ه ے	به جه	به نح	به ز	ه له	و صه	ح لح	ا ه
	ظهور مسائی قبل از احتراق	ه ر	ع ه	ه لا	ا ه	ر لو	ر م	ح صه	ط ع	ح لا	ر ه	و ه	و لس
	خفاء مسائی بعد از احتراق	ح ر	به د	ه ے	ح به	لخ ح	ر لو	ط م	نو نه	ط ه	به ے	ح له	ح نه
	ظهور مسائی بعد از احتراق	ه ل	ه ل	ط ے	ط لو	ح کا	ر نه	و ے	ه نه	ه ے	ح لح	ا ے	ا ه
عطارد [illegible]	خفاء صباحی بعد از احتراق			ر ج	سه خ	ے نح	ط نح	ط ه	ے سه	ا و	لح نه	ع و	سه م
	ظهور مسائی بعد از احتراق	ے ز	ع ے	ل ے	ا غ	ه ع	لا	یوی			ه ه	سه خ	سه نه
	خفاء مسائی بعد از احتراق	ط ا	سه ے	سه ع	ه ه	لا	یوی			به نه	ا م	ط ے	ط ع
	ظهور صباحی بعد از احتراق	لا	یوی			لح ع	ا ه	ے ر	ط نح	ط ل	ط م	ا ه	بو ع

اگر خواهیم که نطاق کوکب [illegible] معدل [illegible] در خارج مرکز [illegible] اعتبار کنیم در قسم [illegible] باشد و کمتر از [illegible] کوکب را در نطاق اول باشد و اگر [illegible] در نطاق دوم بود و اگر زیاده از این باشد [illegible] در نطاق ثالث باشد و اگر خواهند که نطاق [illegible] نجمی [illegible] معلوم کنند [illegible] اعتبار کنند و بهمین جهت ظاهر او [illegible] معلوم کنند [illegible] زیاده و نقصان [illegible] از افق رویت که از تاریخ اول [illegible] تا تاریخ ثانی [illegible] در عدد آن آیت که چون کوکب در نطاق اول و دوم باشد عدد تعدیل [illegible] زیاده دارد و در نطاق چهارم و سیم [illegible] نقصان [illegible] اما زیادت در حساب کوکب در نطاقی باشد که تعدیل [illegible] زیاده کنند [illegible] وسط و خاصه و نقصان برخلاف آن باشد والله اعلم بالصواب

جدول ساعات وصول کف الخضیب بنصف النهار در روز یا شب

درجات	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ا	ه یه د نا	یه کو د کح	٠ مر د مح	٤ مر د ص	ط ٤ ل ح ز	د ع ل ر	ه یه ل نا	یه سو ل کح	٠ مر ل مح	٤ مر ل ص	ط ٤ د ح ز	د عد ر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط ٠
[illegible]	[illegible]	ح ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر کح	ا د	[illegible]	و ز	[illegible]	[illegible]	ر کح	ا د	[illegible]	د ز
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط ٠	٤ ٠ د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط ٠	ا ٠ ل	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠ از	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠ از	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط ز	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ٠	[illegible]	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	٠ ح	[illegible]
[illegible]	٤٥ ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٤٥ ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ط ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط ٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا ٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٠ د ح	[illegible]	[illegible]	ا ٤	[illegible]	٠ د ح
[illegible]	یه کو د	٠ نا د	٤ نا د	ط یه ل	د کو ل	یه کو ل	٠ یو ل	. نا ل	٤ نا ل	ط یه د	د کو د	٠ یو د

هرگاه آفتاب در درجه اول سرطان یا در درجه بیست و نهم جوزا باشد و ارتفاع غربی بهفتاد و سه درجه رسد ظل مسامت یکم باشد علی هذا القیاس (۲) این جدول که بجهة عرض قصبه جا[illegible] موضوع است تفاوت ندارد

جدول معرفت سمت قبله بحسب ارتفاع نظل اقدام بعرض بلد هرات استخراج مولانا ملا عبد العلی بیرجندی

	الدرجات	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	درجات
سرطان	الارتفاع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	از جوزا
	ظل اقدام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
اسد	الارتفاع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ثور
	ظل اقدام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
سنبله	الارتفاع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حمل
	ظل اقدام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
میزان	الارتفاع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حوت
	ظل اقدام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
عقرب	الارتفاع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دلو
	ظل اقدام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
قوس	الارتفاع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جدی
	ظل اقدام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
درجات	درجات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٠	درجات

بازاء درجات بروجی که شمس در آن باشد ارتفاع نرکاید دانست هرگاه ارتفاع غربی بآن غایت برسد ظل شخص
که معظم باشد یا هرگاه ظل یا قدم بآن غایت برسد که در برابر آن جزو است

جدول ساعات وصول کف الخضیب به نصف النهار فی بر تاریخ جلالی

الایام	فروردین ماه	اردیبهشت	خرداد ماه	تیر ماه	مرداد ماه	شهریور ماه	مهر ماه	آبان ماه	آذر ماه	دیماه	بهمن ماه	اسفندارمذ	
ا .	ه يه ر نه	يه له ر له	ر سه د ر	ا لط ر يه	ح نج ل نه	د كو ل ع	و له ه	يه نه ل نز	ر كه ل عج	الح له كط	ح نز د يه	د عج د ر	د ح د و ا
ح يه	حط لب	له لب	يه حا	ا ر	صو ص	لو ه	د . ه نط	صو صه	لو كج	لب كا	نا سع	يه ا	عه نو
ه د	مر يه	ا كب	نع له	ح عع	ع له	ا ح	نز يه	ص م	سه د	لو كج	صه ا	ر يه	نج ه ا ر
ر ح	ا ع	كا ع	سه حط	له نه	لد لع	ه د ا	ش نه	لر له	ح د . نط	ح اه	ع له	د ا د ط	
ط ى	له لا	يه س	صه عه	صو ١.	كه كس	و نط نز	ع صه	لج لد	نز كج	ع نط يه	كط كه	يه نا	
ا س	كط كه	ى ر	لر له	لو لد	نط ر	مع ح	ا لب	ا ع	نا ع	حط يه	كا ر	نه حط	
كج يه	كج كا	يه يه ا	لع لب	ا لع	يه ا	نا حط	لط لو	كا ع	ع لط	ع له	يه ا	ع مر	
له لو	لط ر	ح نج نو	كا نز	لط يه	ح ه	مر مج	لح لا	يو س	لو له	ل لب	ح د	صه ع	
ر ع	كج ا	نه حط	كج ط	سه د	ح . د نط	ط لد	كط ا	ط د	ا كس	كج لو	ح ح ع	ع ر	
لط مج	ح ر	صو كج	د ١ .	ع ا د ط لد ل	نز كج	ل له	كب كا	ح يه ع	ر س	ا د	د نز يه	ل لح	
كا كه	يه ا ه	م لر	ا ر كج	لع كه	نه مر	لد لد	لط ر	ح نو يه	ر ا .	ع ال ما لاد	نا ع	لا كا	
كج كب	يه نج نو	له لا	نه مر	كج لط	حط لط	لع لب	كج س	نا ع	از يه	ا كج	يه لط	ا كه	
كه كو	يه نه	لع كه	٩ م	لو س	لع له	كع ع	ر يه	ه ص	نه نه	لط لر	لع له	كج كا	
ا لع	نه مر	كب لط	له لد	ح يه	لح لد	يه لح	ه ا يه نط	لط له	نا مر	لد لط	لد كا	ر لح	
كا لا	صه يه ٦ ر	ر ح ح .	لع ا لح ر	ط ع ع نز ل	ا ر كه ل	ا و لد له	نا يه نز ل	ع ح ع ل	لد ح ع له	طع لط ع د	يم ر كه د	سه و ح د	



جدول ظل الثاني يسمى الظل المستوى ايضا

الارتفاع	الظل		الظل	الارتفاع	الظل		الظل	الارتفاع	الظل		الظل
ا ب	جهرا صوكا شمج ع وط		قا ا م ٠ د ع ا لح لح	لا لب	لطخ لوش لط س ٦ ا		ا ع لط نا ا س ح كو	سا سب	و لط د ط و كس ط نا		د ش ع له د ج لط ه
ج د	د ا ع كه و قنا لو ع صر		لط له مه لط ق د لو صو	لج لد	ع اع صب ر صر كو لح		ب صو مه لو ب كس م لس	سج سد	و و ا ل ه ا ب د		د له لط ه د كد ذه ش
ه و	مل له ع ر فد ب ح لح		ف ع لو لط سو لر ا ط	له لو	كح بو ع بو لس نط صه		له نط ط و ط ع مه ط	سه سو	ه له مه كط ه ع لح لح		د مه ذه ش د و لط صو
ز ح	مه جه نه مر فه كد ح ع		نز ع لو لس ط ع ا لط	لز لح	مه نه ع كح مه كا ع لط		ط ر كا لس ح نز له لس	سز سح	ه ه لو لط مه ذه ح نو		٠ ع ر صو ٠ ط ط ا
ط ي	مه مه صه مه سج ح لط لس		مه ا صو لس لط ط نز ع	لط م	مه ط د لح كد ع د صه		ح ع لا كه ح حر لس ا	سط ع	مه لو كس نو مه كس د لا		٠ ا لح لس ٠ له ش د
يا يب	سا كد مه كد نو ا ح ا		لو ع صه صه لس نه نو كا صه	ما مب	لح ع نو نه لح لط ع ا		ح د لط ر د صو ا كو	عا عب	مه لس نا نز صه لح نز ل		٠ كد لر د ٠ نو ا لط
يج يد	ا غ لاه ع د صه ٦		لس لط لح س ع مه لا ط	مج مد	س ش و ح س كه له نه		د لس لح ا د مه نه كد	عج عد	د م د لح د كو ا كد		٠ ح كد كه ٠ ع كه لط
يه يو	لد صر مه لو ط ذه نو ع		كو د ا ا كد كس صه نا	مه مو	ع ع ع س ا له د صه		و ع ع ع و صه له كا	عه عو	د س مه كد ٠ نط لس ع		ا ش له لط ا ٦ ح ه
يز يح	لا مه ع ذ لو نه نه نو		لس نح صه لط كا لس لر ع	مز مح	ا ا كد لا ا ر ع ب		و لا لط كد و ع ب ا	عز عح	٠ صو لح ل ا ٠ لح ٠		ا لو نز لح ا لط نو ا
يط ك	له نا ا نه لد ع ا ا		لح لط مر د لط لح نو كو	مط ن	ب كه لح ا ب مه ط د		و ه د ٠ ه س كه لط	عط ف	٠ لط نز مه ٠ و نز ح		ا كا ع كد ا كد د كو
كا كب	لا له لط لط صه حر		ع مه ح له ر لط له ا	نا نب	ط ح ٠ م ط كد لا لا		٠ م د لح ه ع ح كد	فا فب	ا كد ٠ س ا ا نا لس		ا و لا ر ع لط ا ع
كج كد	ع نو س صو كو نز ح صو		نو كط ا لط مه لح ع ح	نج ند	ط ٠ لح لس ع ع ع و		ه نو كط له ه ه ح ش	فج فد	ا ع كد ع ا له م لس		ع نا له ب ع ح كد ع
كه كو	كه ٦ ٠ صه كد نو لح ح		مه ع ا لح كد كا د لط	نه نو	ح كد ح ع ح ه ع صو		مه ب ه كد مه ح ر لر	فه فو	ا ٠ لط لا مه ع ذه ح ذ		ع لر كد لح ط كس لط
كز كح	كد لح مه صو كد كس له د		لح كد ر صر لح ط نه ع	نز نح	ر صر له كد د كط ب لا		مه له صه مه مه كس كو صه	فز فح	ع لر كد ا ع كه ح نه		ا ع كس ما ع م ب ع
كط ل	كا ع ش ن حو ر مه لو		س لر صه ع س د ا ا	نط س	د س لر ا د نه ا له		مه س لا ا مه ٠ لط ب	فط ص	ع س له مه ع ع ع ع		ع ع لط ع ع ع ع ع

جدول مطالع عرض بلدان و ساعات طلوع بروج در بلدان

کبیس کبیس قس از قیس علیس سعوف
باخعوف ظرفی را از ج لیس لیس درحین از ابجد و بزو [illegible]
ا ب ج نیز بزند بشود و دو دست از انجد بیو رقو [illegible]
باخعوف [illegible] این بنظر در آخر ادمانصف شعو و ارتبو
منظر کار دکار در دست [illegible] از اعلیس [illegible]
[illegible] بشد و بعد از آن [illegible] بلیس و بابجد [illegible]
و بعد از آن [illegible] بشد و بکار و در افرو [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] بشد و بکار و در افرو و با [illegible]
با بن جمورت

البروج	کط	لد	لا	لب	لج	لد	له	لو	لز	لح	لط	م	ما
	شیراز	بلخ	سمرقند	اصفهان	بغداد	کاشان	قم	سمنان	ابهر	تبریز			شروان
							هرات	قزوین	مراغه	اردبیل	بخارا	[illegible]	[illegible]
ما	اه	اکد	اج	اس	اکا	اح	اط	از	او	اه	اکا	اس	اما
ا	اب	الر	الر	الر	اله	الح	الح	الد	الا	الد	الط	الا	الو
٠	.نه	.نه	انط	انط	انغ	انغ	انغ	انز	انز	انو	انو	انو	انه
د	نع	.نع	.نع	.نع	.نط	.نط	.جو	.جو	.کا	.کا	.بس	.بس	.کد
ه	.کا	.بس	.کد	.که	.به	.ا	.بو	.نع	.نع	.ل	.لا	.ل	.لا
٥	.نع	.نط	.جو	.کا	.بس	.کد	.کد	.بو	.ا	.نع	.بط	.له	.له
و	.نح	.نط	.جو	.کا	.بس	.کد	.کد	.لو	.ا	.نع	.لط	.له	.له
ر	.کا	.بس	.کد	.که	.به	.بو	.بو	.نع	.نع	.لس	.لا	.لس	.له
ح	.نع	نع	.نع	.نع	.نط	.نط	.جو	.جو	.کا	.کا	.بس	.بس	.کد
ط	.نه	.نه	انط	انط	انغ	انغ	انغ	انز	انز	انز	انو	انه	انه
ی	اب	الر	الر	الو	اله	الح	الح	الد	الا	اله	الط	الا	الو
ا	اکو	اکد	اج	اس	اکا	اح	اط	از	او	اه	اکا	اس	اما

صورت و شرح دستخط و امضای جناب مستطاب حقایق نصاب معارف آداب کشاف الحقایق و الرموز فتاح خزین القلوب و الکنوز قطب العرفاء و زبدة الازکیاء الذی عجز عن عد مدائحه لسان الفضلاء و الادباء آقا میرزا جلال الدین محمد الملقب بمجد الاشراف متوطن بارض اقدس بقعه مطهره منوره امامزاده واجب التعظیم و التکریم حضرت سید امیر احمد ابن موسی الکاظم علیهما السلام علیهما الاف التحیة و الاکرام که در آخر این کتاب که از شیراز جنت طراز فرستاده اند مرقوم فرموده اند و بخاتم شریف شان مزین و مرسوم است

هو

حسب الخواهش جناب مستغنی الاوصاف و القاب آقای ملک الکتاب ایده الله تعالی بفرمایش آقای ولایت دثار آقا میرزا سید علی وفقه الله لما یحب و یرضی آقای میرزا محمد علی خالوزاده در کمال محبت بخط خوش خود نوشته و باهتمام برادر مهرپرور میرزا ابو الفضل آقای امین میرزا ابراهیم و آقای ملا محمد رضای اهل کمال و ادراک خاصه این فن شریف بنهایت دقت مقابله فرموده اند از شرایط آنکه چون فقیر حق خود را واگذار با آقای آقا میرزا سید علی کرده ام ایشان میباید در انطباع و منفعه فروش این کتاب مستطاب بکیفیت شریک باشند با آقای ملک الکتاب سلمهما الله تعالی و دیگری حق انطباع ندارد ابداً و فی بناء علیه چند جلدی میباید بعنوان هدیه برای دوستان اهل و لا کمربستگان حضرت مولی علی و بستگان و منسوبان آنجناب پس از انطباع بزودی ارسال فرمایند موروث دعای خیر است تاریخ متن است محل مهر مبارک ایشان است



